

ویژه انتخابات ریاست جمهوری ایران

مردم فریب نخورید!

علیه بساط انتخابات جمهوری اسلامی در خارج کشور

بار دیگر مسابقه و جدال جناح های مختلف سرمایه بر سر تقسیم قدرت و ثروت در جامعه، تحت عنوان انتخابات، به راه افتاده است. جریانات و جناحهای مختلف بورژوازی که حول این "انتخابات" در تکیه هستند، صفوف ملی مذهبی ها، دوم خردادیهای سابق و مشارکتهای، اکثریتی و توده ای ها، به روال همیشه وظیفه دائمی گرم نگاه داشتن تنور انتخابات در داخل و خارج کشور را دارند. این تلاشها برای طبقه کارگر و مردم آگاه و آزاده، نفرت انگیز است. مردمی که نه تنها حق هیچ انتخابی ندارند، بعلاوه همین امروز شاهد زندانی و شکنجه کردن عزیزانشان به جرم تلاش برای آزادی و رفاه و سعادت در زندانهای سیاه رژیم هستند.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست همصدا با مردم معترض و متنفر از جمهوری اسلامی و علیه همه جناحهای سرمایه و پادوهای این نمایش مسخره در خارج کشور، روز ۱۴ ژوئن (۲۴ خرداد) حوزه های انتخابات و مراکز این مضحکه را تبدیل به میدان اعتراض به موجودیت جمهوری اسلامی میکند. ما همه مردم آزاده و شریف در خارج کشور را به پیوستن به این صف اعتراضی دعوت میکنیم. اجازه ندهیم رانده شدگان از حاکمیت، مردم متوهم را سیاهی لشکر جدال خود بر سر سهم شدن در قدرت کنند. گذاشتن نام انتخابات بر این مضحکه اهانت به رای و به شعور مردم است. مردم ایران انتخابی جز آزادی و برابری ندارند. ۱۴ ژوئن مقابل حوزه های انتخابات در همه شهرها با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد آزادی و برابری، جمع شویم.

تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست
۹ ژوئن ۲۰۱۳

www.hekmatist.com
hekmatistparty@gmail.com



ماهانه منتشر میشود
ژوئن ۲۰۱۳ - خرداد ۱۳۹۲

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
Worker-communist Party - Hekmatist

برای کارگر هم سیاست برد - برد ممکن است؟

محمد فتاحی

یکم- بلوک دمکراسی خواه؛

بلوک "دمکراسی خواه" که عنوان کمپ هوادار بورژوازی پروغرب در ایران است، به دنبال حذف نماینده خوش خط و خال شان، از بزرگترین بلیونرهای ایرانی، آقای رفسنجانی، در تاکتیک دو شقه شده است؛ تحریم و شرکت در انتخابات دو سیاست متفاوت اما در خدمت یک هدف است؛ تقویت جنبش دمکراسی در ایران.

جناح خیلی دمکراسی خواه همانی است که فعلا پشت ائتلاف اعلام نشده روحانی و عارف منتظر صندوق اند. جناح افراطی تر دمکراسی خواه اما در کمپین تحریم سنگر گرفته است. اولی ها اغلب میگویند این سیاست برد - برد است، چون نتیجه هر چه شود به تقویت جبهه دمکراسی می انجامد و در خود به فضای باز سیاسی کمک میکند. دومی ها اما فکر میکنند سنگر انتخابات آزاد فشاری به ولایت فقیه در همین جهت است. ناامیدترین های بین دو طیف به تدریج در پروسه جذب به یکی از دو طرف اند.

اگر ناتو و آمریکا در باتلاق امروز سوریه گیر نکرده و احتمال پیشروی سریع داشتند، کمپ دمکراسی خواه امروز ایران قطعا زحمت انتظار برای صندوق رای را به خود نمیداد. ولایت فقیه هم اگر پایداری دوست شان بشار اسد را شاهد نبود، به همین راحتی جناح مقابل خود را از عرصه جارو نمیکرد. دعوی بین دو جناح سرش به دو قطب سرمایه امپریالیستی وصل است و اپوزیسیون دمکراس خواه از همین روزنه وصل بلوک آمریکا و ناتو است.

دوم- بلوک کمونیستی

کمونیست ها کجا سنگر میگیرند؟ آیا سیاست برد - برد کارگری میتواند اصلا طرح باشد؟ کدام سیاست کارگری در هر حال یک برد برای کمونیست هاست. ص ۲ ←

در انتخابات جمهوری اسلامی مردم بازنده اند!

مظفر محمدی ص ۲



انتخابات در جمهوری اسلامی: خمیازه و خشنودی در باتلاق

مصطفی اسدپور ص ۳



انقلاب یا ضد انقلاب

طبقه کارگر ایران و تحولات خرداد ۸۸

کوروش مدرسی ص ۴



همه انتخابات آزاد می خواهند!

محمد فتاحی ص ۸

توپ در میدان کمونیست هاست ص ۱۰



هیچ انتخاباتی با حاکمیت جمهوری اسلامی آزاد نبوده و نیست!
جنگ با جنگ انسانیت، آزادی و رفاه علیه کلیت نظم
حاکم، علیه جمهوری اسلامی و حاکمیت سرمایه است!



www.hekmatist.com

آزادی برابری حکومت کارگری

→ **برای کارگر هم ...**

فعالین و رهبرانی احتمالا از سر بیربطی انتخابات به سرنوشت محتوم طبقه کارگر در این سیستم، دوری از صندوق را پیشه میکنند و بس. اینها رفقایی اند که اهمیت استفاده از این شرایط برای تقویت صف مستقلی از همه جناح های بورژوازی نیست.

بخشی تحت تاثیر فضای دمکراسی خواهی راست و به امید پیدا کردن سوراخی برای تامین سطحی از فضای باز سیاسی سراغ رای به همین بلوک میروند. گفته میشود بلوک روحانی و عارف هر چه باشد از جناح مقابل کمتر بد است. این بخش رفقا متوجه نیستند که جنگ انتخابات آزاد و دمکراسی قرار نیست چیزی دست کارگر برساند. متوجه نیستند که در این سیستم سرمایه در ایران، صرفنظر از اینکه دموکرات به حکومت میرسد یا غیر دموکرات، سهم کارگر به حکم تقسیم کاری که بین بلوک سرمایه در سطح جهانی صورت گرفته است، ایران محل تولید نیروی کار ارزان است و موفقیت این سیستم در ارزان کردن نیروی کار تا سطحی است که سرمایه به بازارش علاقمند و برای تولید سود بالا به این کشور صادر شود. چنین شرایطی نیازمند تعرض دولت سرمایه به درجات بسیار بالاتر از امروز هم هست، که به بهترین شکلی از دست کمپ دموکراسی خواه امروز ساخته است. برنامه اقتصادی اینها بسیار دست راستی تر از چیزی است که این بخش رفقای کارگر کمونیست فکر میکنند.

زیر حاکمیت اینها کارگر باید فاقد مطلق قدرت و تشکل باشد تا نیروی کارش به ارزان ترین سطحی قابل خرید شود. دولت اینها به کارگر میگوید اسلامی ها سی و چند سال خراب کرده اند و ما قادر به جبرانش در چند سال نیستیم و باید حالا حالا ها جان بکنید تا به سطح رقابت جهانی برسیم و آنگاه سهم شما هم اضافه شود.

در کنار کارگران کمونیست متوهم در این بخش صفی از کمونیست و سوسیالیست های از اقشار روشنفکر جامعه به "واقعبینی" روی آورده و به جای به قول خودشان "خیال" دنیای "واقعی" را می نگرند و با این دلیل سراغ بلوک بورژوازی لیبرال و پروغرب میروند. این صف اساسا از روز اول مخالف استبداد و فضای فرهنگی مختنق بوده که در محافل روشنفکری نقاب کمونیستی بر چهره زده و با استفاده از کاربرد زبان چپ به اطرافیانش فخر میفروخته است. نمونه اینها امروزه کم نیستند که سوسیالیسم و کمونیسم شان بخشا در فضای دوم خرداد شکل گرفته است؛ عنوان لوکس تری برای همان "جامعه مدنی" مورد نظر سید خندان. کار مهم رهبر و سازمانده کمونیست، افشای بی امان هویت سیاسی این طیف در کمپ چپ است تا امکان کلاهبرداری سیاسی از آنها گرفته شود و دموکراسی مد نظر خود را به قیمت آزادی سیاسی به کارگر نفروشد.

بخش سوم روشن ترین صف رهبران و سازماندهندگان کمونیست است که اگر انتخابات را به حال خود گذاشته اند، اما نسبت به آن حساس و در فضای بحث پر شور این روزها دخالت کرده، نظرات خود را در هر جمعی تبلیغ و در همین جهت مشغول یارگیری از میان روشن ترین رفقای کارگر و کمونیست های جامعه اند. این صف آگاه بر این واقعیت است که برای کنار زدن کل این سیستم احتیاج به کاری در اعماق و از طریق متحد کردن رهبران کارگری و کمونیست ها حول شبکه ها و محافل و کمیته های کمونیستی است، تا هم مبارزه امروز را نقشه مند و صاحب رهبر روشن بین و متعهد کند و هم برای زیرساخت یک انقلاب کمونیستی پایه ها و ستون های محکم بنا نهد. این رفقا میدانند که از هیچ انتخاباتی در این سیستم چیزی به کارگر نمی‌رسد. نتیجتا تنها چیزی که در این پروسه میشود سراغش رفت و برد داشت، افزودن به همین صف آگاهان و سازماندهان کارگری و کمونیستی است. در چنین سیاستی برد حتمی است.

انتخاباتهای بورژوازی چه محلی و پارلمانی و یا انتخابات ریاست جمهوری با اندک تفاوت‌هایی همگی سر و ته یک کرباسند. دموکراسی بورژوازی دیکتاتوری طبقه حاکمه است. بورژوازی در چهارچوب سیستم و نظام سرمایه دارانه هر چند سال یک بار تعدادی از نمایندگان و سخنگویان خود را به پارلمان می فرستد و یا یکی را به ریاست جمهوری انتخاب می کنند. طبقه کارگر و مردم در این بازی سیاهی لشکر و بازندگان اصلی صحنه انتخاباتهای بورژوازی اند. در دیکتاتوریهای نظامی و فردی و یا نظام های کم تر پایبند به دموکراسی بورژوازی هم همین اتفاق اما به شیوه های دیگر می افتد. جمهوری اسلامی ایران از این قاعده مستثنی نیست. به این اعتبار انتخابات ریاست جمهوری اسلامی هم با هر پسوند و صفتی چون، مضحکه، استصوابی، انتصاب و غیره، هر 4 سال یک بار با همان اهدافی که کل نظام سرمایه دارانه در جهان در شرق و غرب و شمال و جنوب کره زمین دارد، انجام می گردد: یعنی حفظ نظام طبقاتی و سودآوری سرمایه به قیمت کار ارزان و از گرده طبقه کارگر.

در هر مقطع انتخاباتاتی جمهوری اسلامی، معمولا جناح های مختلف بورژوازی ایران و حتی بورژوازی بین المللی انتظار دارند بهترین مهره و نماینده منافع طبقه شان پا به صحنه بگذارد. هر اتفاقی بیفتد در هر حال این منافع تضمین شده است ولو بخشی از بورژوازی خود را مغبون بدانند. اما در هر حال جامعه بر همان پاشنه و چرخهای ماشین تولید ثروت و سود برشانه های خسته طبقه کارگر می چرخد.

در رابطه با انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران، در جبهه اپوزیسیون ممنوعه از راست و چپ و بخصوص در خارج کشور بازار بسیار آشفته و تماشایی است. احزاب و جریانات سیاسی، روشنفکران ناراضی بورژوا، اقتصاددانان و مفسران و تحلیلگران هر کدام در حاشیه اتفاقاتی که سه دهه است در ایران می افتد، هورا می کشند، کف می زنند، آه و ناله می کنند و نهایتا مستاصل و درمانده به تماشای صحنه نمایش های انتخاباتاتی می نشینند یا در سوگ قهرمانان شکست خورده شان در رقابتهای انتخاباتاتی می نشینند و نوحه سرایی می کنند.

در جبهه چپ اپوزیسیون هم، هر بار انتخابات ریاست جمهوری، بحران سرنگونی و آغاز پایان عمر جمهوری اسلامی است. از نظر این چپ در هر انتخاباتی جمهوری اسلامی بازنده است یا انتخابات کنونی هم جنگ بازنده ها است!

اپوزیسیون چپ و راست که خود برنامه و نقشه و افق روشنی برای سرنگونی جمهوری اسلامی ندارند، درنتیجه منتظرند در نتیجه ی تحولات از بالا و در درون بورژوازی و از جمله در رقابتهای انتخاباتی شان، رژیم برود. و این ابلهانه ترین توقع و انتظار و فریبکارانه ترین تبلیغات بخشی از اپوزیسیون است. انتظار و تبلیغاتی که البته تاثیری در روند اوضاع سیاسی و جابجایی نیروهای بورژازی و در درون طبقه کارگر و مردم زحمتکش ایران ندارد.

به صحنه کنونی انتخابات ریاست جمهوری اسلامی ایران نگاه کنیم:

پروسه تصفیه ی کاندیداهای بورژوا در انتخابات، طبق روال همیشه و چند دهه اخیر پیش رفت. آقای خاتمی قهرمان اصلاح طلبان، مثل موش در سوراخ رفت و جرات خودنمایی نداشت: این پهلوان پنبه گفت: "به ما اجازه نمی دهند بیاییم!" معلوم نیست در کدام پروسه و عرف رقابت‌های جناحی کسی منتظر اجازه جناح رقیب می‌شود!

عناصر لیبرال و سست عنصرهای حاشیه نظام از جمله رفسنجانی کنار گذاشته شدند. در نتیجه، طرفداران "انتخابات آزاد" ناامید شدند و بساطشان را جمع کردند. چرا که از نظر آنها آمدن

کمونیست ویژه انتخابات

در انتخابات جمهوری اسلامی مردم بازنده اند!

مظفر محمدی

رفسنجانی بمعنای انتخابات ازاد بود. اما ابهام و نگرانی که در چشمان رفسنجانی بهنگام کاندیدا شدن درجلو دوربین ها دیده می شد، بهنگام حذفش، تبدیل به شادی و شعف شد. ایشان حتما در خلوت خود بشکن زده و خدا را شکر کردند که از این مخصصه و عمل ناخواسته نجات پیدا کرده است. رفسنجانی این فرزند خلف و "با درایت" جمهوری اسلامی، بهتر از هر کسی می داند که یک ذره تردید در نظام را بر کسی نمی بخشند. 8 کاندید باقی مانده همه بلا استثنا و از زبان خودشان مخلص رهبر و نظام و مجری قانون اساسی معرفی شده اند. همگی به منافع مشترکشان واقف و به خطرانفجار اجتماعی، حمله نظامی، بحران اقتصادی و ضرر اختلافات داخلی شان آگاهند.

اگر خاتمی و رفسنجانی هم می آمدند همان حرفی را می زدند که عارف و قالیباف و ولایتی و... می گویند: "قسم به قانون اساسی، رهبر معظم، اقتصاد مهم است، هر دوجناح را دخالت بدهید..." مرگ بردیکتاتور در سال 88 و تا هم اکنون ولو از زبان سیاهی لشکر جنبش سبز و اصلاح طلبان و یا طرفداران فلان آیت الله مرحوم در اصفهان ، ترجمه عملی و زمینی اش همین است که اکنون عارف و روحانی... می گویند: "هر دوجناح باشند، با یک جناح نمی شود."

می گویند کاندیداها نفهمند، اقتصاد بلد نیستند... گیریم چنین است. مگر احمدی نژاد چقدر اقتصاد و سیاست و دیپلماسی بلد بود؟ مگر اطلاعات خمینی رهبر جمهوری اسلامی از اقتصاد بیشتر از این بود که گفت اقتصاد مال خر است. مگر ابله تر از بوش در میان شخصیت‌های حزب محافظه کار امریکا وجود داشت؟

اینها نمی فهمند که پشت هر انتخابات و کاندیدا و رئیس جمهور منتخبی، گله ای از اقتصاددانان و مشاورین و سیاستگزاران و کسانی که استراتژی و تاکتیک تعیین می کنند، قرار دارند. پشت هر رئیس جمهوری که به کاخ سفید می فرستند لابی های میلیاردرها و یهودی ها و دم و دستگاه های پنتاگون و سازمان سیا و صدها نهاد و بنگاه اقتصادی و سیاسی و امنیتی خفته است.

همین بورژوازی ایران و ظاهرا با کاندیداهای ابله شان و با فرهنگ و اخلاقیات آخوندی و عقیمانده

سه دهه است اقتصاد وسیاست و فرهنگ و اخلاقیات جامعه 70 میلیونی را تعیین می کند وسازمان می دهد. بهترین شرایط را برای سودآوری سرمایه از طریق کار ارزان، ازاد سازی قیمت ها و حذف یارانه ها و تحمیل بی قانونی محض به طبقه چند ده میلیونی کارگر، فراهم آورده است. همسو و همجهت با بورژوازی بین المللی ونهادهایش معیشت طبقه کارگر و مردم محروم را به بیرحمانه ترین وجه مورد تعرض قرار داده است. نفهم ترین عنصر بورژوا منافع طبقاتی اش را بو می کشد. بورژوازی نفهم و کم فهم و عاقل، بهر وسیله ممکن از پیشرفته ترین امکانات جهان امروز تا عقب مانده ترین ابزارهای تحمیق و فریب و سرکوب استفاده می کند. از شمشیر طالبان تا حجاب اجباری جمهوری اسلامی و سیستم پیشرفته استراق سمع در امریکا برای کنترل مکالمات خصوصی مردم... همگی در خدمت همین منفعت طبقاتی قرار دارند.

انتخابات درچهارچوب قوانین بورژوازیی چه در سیستم دموکراسی نوع امریکایی و اروپایی و یا حزب رستاخیز زمان شاه، حزب بعث صدام و یا حزب بعث بشاراسد... همگی یک منفعت را پاسداری می کنند: تضمین تداوم نظام سرمایه دارانه و تامین سودآوری سرمایه بر دوش طبقه کارگر. شکل اگر فرق می کند اما محتوا و هدف یکی است.

تجربه یک قرن انتخابات‌های بورژوازیی "تمدنانه" و "مضحکه"، چند حزبی و تک حزبی، و تجربه سه دهه انتخابات های جمهوری اسلامی، این درس و نتیجه گیری را به طبقه کارگر و مردم تشنه آزادی و برابری می دهند که :

اولا- انتخابات بورژوازیی میدان رقابت جناح های مختلف بورژوازی و تقسیم کرسی های پارلمان و ریاست جمهوری، برای تضمین تداوم نظام سرمایه دارانه و تامین سودآوری بیشتر بر گرده طبقه کارگر است.

دوم- در همه انتخابات‌های بورژوازیی، سرمایه داران و نمایندگان و سخنگویان سیاسی شان چه احزاب وچه شخصیت ها، هیچگاه قانون بازی را به ضرر نظام سرمایه داری بر هم نمی زنند. بقول معروف، آنها اگر گوشت همدیگر را بخورند استخوان همدیگر را نمی شکنند. قوانین بازی از پیش تعریف شده و مورد توافق همه است: دموکراسی بورژوازیی. یعنی نظام اقتصادی بازار آزاد سرمایه داری و نظام سیاسی پارلمانی و چند سال یک بار انتخاب یک رییس جمهوری.

سوم- انتخابات‌های جمهوری اسلامی میدان مانور طبقه کارگر و مردم زحمتکش و دنباله روی از این یا آن جناح بورژوازیی ولو با وعده های دهن پرکن نیست. بورژوازی در وعده دادن، دروغ گفتن و فریبکاری کارآمد است. نباید فریب خورد. 8 سال دوره اصلاحات سیاسی خاتمی که بیشترین ترور و قتل های سیاسی و سرکوب فعالین کارگری در آن انجام شد و 8 سال دوره عدالتخواهی احمدی نژاد که در آن بیشترین تعرض به سطح معیشت طبقه کارگر و آزادیهای سیاسی و حرمت انسان و حقوق زنان آنجام گردید، در مجموع 16 سال برای جمهوری اسلامی عمر خرید.

چهارم- انتخابات ریاست جمهوری ولو با بحران و یا هر اندازه اختلافاتشان و صف آراییی در مقابل همدیگر، بخودی خود نشانه و طلّیعه سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. در انتخابات 88 توده ی وسیعی از مردم متوهم، سیاهی لشکر جناحی از جمهوری اسلامی درمقابل جناح دیگر و به نام جنبش سبز شدند. نزدیک به کل اپوزیسیون چپ و راست پشت جنبش سبز رفتند و بخشی هم سرنگونی جمهوری اسلامی را در دل ان تحولات نتیجه گرفتند. آیا در این ماجرا "آنچه باید آموخت" را آموختیم!

پنجم- جوامع بشری امروز و از جمله جامعه ایران به طبقات با منافع متفاوت تقسیم شده اند. تلاش بورژوازی این است که این ایده را به جامعه القا کند که منافع همه مشترک است: "منافع ملی". یک کاسه کردن طبقات مختلف از دارا و ندار و کارگر و بورژوا در قالبی به نام ملت و کشور واحد و منافع ملی، یک حقه بازی بی شرمانه است. این را می گویند تا برای دفاع از نظام طبقاتی و قدرت طبقاتی شان از مردم سرباز و در انتخابات‌هایشان رای بگیرند.

طبقه کارگر هیچ منفعت ملی و کشوری و مذهبی و غیره با طبقات دارا و با بورژوازی و دولتش ندارد. طبقه کارگر در انتخابات‌های جمهوری اسلامی نباید یشرکت کند. این انتخابات ربطی به منافع او ندارد. طبقه کارگر و منافعش در این انتخابات نمایندگی نمی شود. نه تنها در انتخابات‌های جمهوری اسلامی، در انتخابات کشورهای مهد دموکراسی هم، منافع طبقه کارگر نمایندگی نمی شود. تصور کنید که یک فعال و رهبر کارگری بیاید ودر میتینگی در میدان های مرکزی تهران یا نیویورک و استانبول اعلام کند که کاندید است و برنامه اش لغو کار مزدی است. و اینکه همه نیازهای ضروری انسان های جامعه از مسکن و دارو و حمل و نقل و خوراک برای همگان رایگان است. آنوقت خواهیم دید که چه زلزله ای در نظام سرمایه دارانه ایجاد شده و چگونه نیروهای پلیس مخفی و علنی و میلیون ها تومان و دلار و لیر ترکی به خدمت گرفته می شوند تا جلو این صدا و این ایده و باور و تصمیم را بگیرند و صاحبان این برنامه و

←

انتخابات در جمهوری اسلامی: خمیازه و خشنودی در باتلاق

مصطفی اسدپور

در انتخابات جمهوری اسلامی ...

تصمیم را بعنوان مجرم و خشونتگر و ضد دموکراسی بورژوایی، ترور و یا از صحنه کنار بزنند و جزیره آرام نظم بورژوایی را پاسداری کنند.

ششم و بالاخره. طبقه کارگر در تحولات سیاسی پاسیو نیست. میدان مبارزه و اعتراض طبقه کارگر و مردم زحمتکش، صف های انتخابات برای رای گیری و یا تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی و بورژوازی حاکم در این نمایش نیست.

طبقه کارگر بدوا به اتحاد صفوف خود نیازمند است. طبقه کارگر در هر مطالبه و هر رفرم و بهبودی در سطح معیشت خود افق بزیر کشیدن نظام سرمایه داری را تعقیب می کند. سرمایه داری و دولتش اگر نمی توانند معیشت طبقه کارگر و رفاه او را در بالاترین سطح جامعه تامین کند باید برود. وقتی کارگر می گوید دستمزد من از حقوق وزیر و وکیل نباید کم تر باشد. وقتی کارگر می گوید من و خانواده ام نمی خواهیم کم تر از وزرا و وکلا و بورژواها بخوریم و بنوشیم و بپوشیم و مسکن داشته باشیم، هیچ چیزی بیشتر از حقوق انسانی و برابری را نطلبیده است. اگر مجلس، دولت و رئیس جمهوری بورژوازی نمیتواند این حقوق ابتدایی و برابری را تامین کند برود. برود تا طبقه کارگر جامعه ای برابر و آزاد و انسانی بسازد. این آن افقی است که کارگران کمونیست از هر مطالبه و از هر پیروزی ولو کوچک، توده کارگران را با آن آموزش می دهند، حول این افق متشکل و متحد می کنند و به میدان می آورند. بدون این افق سیاسی "قدرت سیاسی طبقه کارگر" و افق و برنامه اقتصادی "لغو نظام تبعیض آمیز و غیر انسانی سرمایه دارانه" و تامین آزادی و برابری کامل انسان ها صرفنظر از ملیت و جنسیت ومذهب و ...، طبقه کارگر در هر جدال و تحول سیاسی و اجتماعی بازنده است. به عقب رانده می شود و سرکوب خونین می شود.

طبقه کارگر ایران بر خلاف پروپاگاند بی اساس ولو دوستدارانش، باید این حقیقت تلخ را بپذیرد که جمهوری اسلامی پس از هر انتخابات ولو بحرانی و با اختلافات جناحی، پیروز و منسجم تر بیرون آمده است و هر بار 8 سال به عمرش افزوده است. متأسفانه نتیجه این انتخابات برای جمهوری اسلامی و نظام سرمایه داری ایران همین چشم انداز را دارد. و این حقیقت تلخی است که تنها دوستان دروغین مردم می توانند آن را انکار و با شعارهای پوچ و بی ربط پرده پوشی کنند.

بحران های سرمایه داری، بحران اقتصادی، سیاسی و اختلافات جناحی و غیره بخودی خود نظام سیرمیه داری و رژیم جمهوری اسلامی را بزیر نمی کشند. این رژیم می تواند چند دهه دیگر باهمه این بحران ها به حیاتش ادامه دهد. طبقه کارگر را استثمار کند، فقر و بیکاری و گرسنگی را به مردم تحمیل کند، جامعه را به جنگ و ویرانی بکشانند...

اگر قرار است این پروسه جایی متوقف شود و ورق برگردد، آن زمانی است که طبقه کارگر به مثابه یک طبقه متحد و متشکل و سازمانیافته و با حزب کمونیستی کارگری اش در عرصه جامعه ابراز وجود کند و همه زحمتکشان و محرومان و زنان و جوانان از ادیخواه را پشت خود بیاورد. طبیعی است که بورژوازی ضعیف تر و دارای بحران، در مقابل تعرض طبقه کارگر و مطالباتش، ضربه پذیر تر است و این فرصتهایی است که فعالین و رهبران کارگری و کارگران کمونیست از آن به نفع تعجیل و تسریع در اتحاد صفوف طبقه خود استفاده می کنند. اما نباید فراموش کرد که افق بزیر کشیدن نظم سرمایه دارانه، افقی است که طبقه کارگر در مقابله با بورژوازی و دولتش چه در بحران و در حال ضعف و چه در حال انسجام و قدرت، در هر اعتراض و مبارزه و مطالبه ی رفاهی و سیاسی...، نباید گم کند.

تجسم تشریفات انتخابات جمهوری اسلامی در سه کلمه. اما این هنوز تمام صحنه را نمیپوشانند. تماشای کشمکشهای انتخاباتی جاری در جمهوری اسلامی خالی از لطف نیست. با هر معیاری که بنگرید پست ریاست جمهوری از مهمترین رده های آن دولت است. نامزدها را قاعدتا باید در زمره قهرمانانی قرار داد که پا پیش میگذارند تا مملکت یا نظام و دولت خود را جلو ببرند، به جایی برسانند. ارزیابی از صلاحیتهای این جماعت را باید به طبقه خود آنها، به طبقه سرمایه دار سپرد. لابد شورای نگهبانشان را بیجهت نان و آب نمیدهند! اما در جلوی دوربینها هر روز اعضای وفادار یک خانواده باند سیاه و مخوف ظاهر میشوند که هریک پرونده جنایت و آدم کشی و فساد و تعرض به مردم بیگناه همدیگر را تا خرخره در سینه خود انباشته دارند. قرار بود ناسلامتی این روزها، در ظاهر هم که شده است ایام نمایش اختلاف و جدل باشد. در عوض انواع مقامات و فونکسیونهایی را در سر هر گوشه ای گمارده اند که حضرات زیادی بند به آب دهند!

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

خواهد بود، در روی همین پاشنه خواهد چرخید و هر امیدی پوچ است! این پلاتفرم نفرت انگیزی است که جمهوری اسلامی به تخت سینه کارگر میکوبد. اینرا باید گواه گرفت که جامعه ای بدون اعتراض کارگر، بدون فشار کارگر، در غیاب "خطر" کارگر به چه باتلاقی مینواند تبدیل گردد. اشتباه و حماقت محض است اگر اینرا به حساب قدر قدرتی جمهوری اسلامی گذاشت. تصورش ایدا دشوار نیست همین امروز چهار اعتصاب و تجمع کارگری در مراکز مهم صنعتی تمام تخت و طبق انتخابات حضرات را بهم میریزد. در یک چرخش از برادران سابق سپاه، متخصصین امر اشتغال و مدافعین تشکلهای کارگری جلوی دوربینها ظاهر میشود. کسی به خاطر میاورد چگونه و در چه پروسه ای از موسوی و کروبی (از دردانه های خمینی و نظام) مدافعین حقوق کارگر شرکت واحد و نیشکر هفت تپه ساخته شد!؟

این تشریفات و نمایش انتخاباتی رژیم ربیطی به منافع کارگر ندارد. نباید در آن سهیم شد، نباید شرکت کرد و رای داد. ولی این تشریفات به صندوق و برگه رای محدود نیست. یک تلاطم و تحرک سیاسی در جامعه که کل جامعه را بخود معطوف میکند در هزار و یک مفصل و اهرم به کارگر و منافع و سرنوشت و موقعیت او سر پل برقرار میسازد. شوخی های تکراری اپوزسیون در "سرنگونی رژیم در حال بن بست" آنهم در مقطع انتخابات به کنار؛ اما در دنیای واقعی و ابزارهای طبقه کارگر برای تاثیر گذاری و ابراز وجود بخصوص در چنین مقاطعی موثرتر و کارا تر از هر بخش دیگر جامعه است.

طبقه کارگر در ایران هزار بار حق دارد، مورد انتظار است و از آن ظرفیت برخوردار است که اعلام کند به این جهنمی که ساخته شده تن نخواهد داد، و مهر کارگر را بر تنشها و بر آینده آن جامعه خواهد کوبید. بدون این ادعا باتلاقی که جمهوری اسلامی و رسانه ها و بخش بزرگ اپوزسیونش، مشترکا آفریده اند پایانی نخواهد داشت.

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب

اگر ولنگاری ناگهانی این و آن جناب نمایش انتخابات را ندیده بگیرید، در عین اینکه حضرات بسختی میتوانند خمیازه هایشان را پنهان کنند، یک در میان قیافه های شست و رورفته، اداهای عاریتی دمرائیک و تیتز دکتر و مهندس حضرات دود میشود و جای خود را به یک عضو آتشین جوخه سرکوب میدهد که در راه حفظ رژیمشان به هر قیمت از هیچ چیز کوتاهی نکرده اند. شو جالبی از آب درمیاید که در آن میتوان از آقای جلیلی فوق دکترا و رئیس دانشگاه تهران و قبله عالم اصلاح طلبی جویای جزئیات سرکوب خونین 18 تیر شد. آقای دکتر قالیباف شهردار تهران و مدافع حقوق شهروندی را در پرونده سرکوب اعتصاب شرکت واحد سوال پیچ کرد. و از آقای روحانی خواست بجای دم زدن از تحصیلات حقوق سیاسی در امریکا، کمی از خاطرات دوران ریاست امنیت ملی در دولت دردانه اصلاح طلب



انتخابات مابعد ازمرک جمهوری اسلامی و کوتاه

شدن دست ارتجاع بین المللی از زندگی مردم در

ایران است!

زنده باد آزادی و برابری

زنده باد سوسیالیسم

توضیح: آنچه میخوانید متن ادیت شده سخنرانی تحت همین عنوان توسط کورش مدرسی است که در ۲۷ ژوئن ۲۰۰۹ در لندن انجام شده است. این سخنرانی توسط محمد فتوحی سرا پیاده شده و توسط سخنران ادیت شده است.

قسمت اول (۱)
فهرست
۱ - مقدمه
۲ - توهم یا واقعیت: ماهیت این رویداد ها را چگونه باید ارزیابی کرد؟

حکم اول: "**مردمی که به خیابان آمده اند خواهان سرنگونی رژیم هستند**"

حکم دوم : "**این یک جنبش خود جوش است که رهبری ندارد**"

حکم سوم: "**میلیتانی اعتراض، رادیکالیسم آن را نشان می‌دهد**"

حکم چهارم: "**این حرکت ادامه انتخابات نیست "**

حکم پنجم : "**مردم ایران در این اعتراض شرکت کردند**"

حکم ششم: "**این حرکت مردمی است و نه طبقاتی**"

حکم هفتم : "**جمهوری اسلامی نماینده اسلام سیاسی است**"

۱ - مقدمه
کشمکش های درون جمهوری اسلامی و اعتراضات وسیع توده ای در ایران به دنبال انتخابات ریاست جمهوری فضای جامعه ایران را به شدت تکان داده است. این تحولات از جمله صفبندی جدید طبقاتی و سیاسی در ایران را برجسته میکند. این تغییر بعد از شکست آمریکا و ناسیونالیسم پرو غرب از جمهوری اسلامی به وجود آمده است.

کشمکش های درون جمهوری اسلامی وسعت و اعتراضات وسیع توده ای در ایران به دنبال انتخابات ریاست جمهوری فضای جامعه ایران را به شدت تکان داده است. این یکی از وسیع ترین تشنج های درون جامعه ایران بوده است که بسیاری این را انقلاب می خوانند و بعضی آن را ضد انقلاب. من عنوان سخنرانی را "انقلاب یا ضد انقلاب" گذاشته ام تا توجه را به این نکته جلب کنم که این رویداد ها نه انقلاب است نه ضد انقلاب تا بار دیگر توجه طبقه کارگر و کمونیست های مارکسیست را به این واقعیت جلب کنم که تنها با این مفاهیم ساده و با این ذهنیت سیاه وسفید و "شیر یا خطی " نمی توان واقعیت را روشن کرد.

احزاب سیاسی، از بی بی سی (که من فکر میکنم یک حزب سیاسی است) و اکثریت، تا حزب توده و حزب کمونیست کارگری، از موسوی و جبهه اصلاحات، تا خامنه ای و احمدی نژاد و شریعتمداری و غیره، همه این تحولات را تحلیل کرده اند و گفته اند چه چیز حقیقت است، ماهیت این رویدادها چیست، حق با کیست، چگونه می شود بر آن تاثیر گذاشت و به نتیجه گیری های مختلفی رسیده اند.

حزب حکمتیست جزو معدود احزایی بوده است که موضع اش از اساس و پایه با دیگران متفاوت است. اینجا من میخواهم، از نظر خودم، تبیین تئوریک پشت این موضع گیری متفاوت را هم توضیح دهم. توضیح دهم که چرا این موضع، موضعی از زاویه دید و منفعت طبقه کارگر است. در این بحث قصد این است که از زاویه طبقه کارگر به این رویداد ها نگاه کنیم، تفاوت این دیدگاه با دیدگاه های بورژوازی را برجسته نمائیم و درس هایی که این تحولات برای طبقه کارگر دارد را مرور کنیم. تحلیل و توضیح سیاسی قبل از

انقلاب یا ضد انقلاب

طبقه کارگر ایران و تحولات خرداد ۸۸

کورش مدرسی

جامعه و رهایی کامل انسان هدف امروز اش است. اساس این بحث رو به فعالین کمونیست درون طبقه کارگر دارد. کمونیست هائی که میخواهند بدانند که چه شد و چه چیز در جریان است. تلاش ما این است که یک بار دیگر تصویر این رویدادها از زاویه طبقه کارگر را در مقابل آنها قرار دهیم و سعی کنیم در تعمیق آگاهی درون طبقه کارگر سهمی داشته باشیم. خودآگاهی درون طبقه را بالا ببریم و به اعتبار بالا رفتن این خودآگاهی اتحاد درونی آن را تقویت کنیم و بتوانیم طبقه کارگر را با سیاست مستقل وارد صحنه تحولات جامعه کنیم.

آنچه روی داد تنها یکی از تکان های جامعه ایران است. تکان های بسیار زیادی در پیش خواهد بود و تاریخ جامعه با این اتفاق شروع نشده است و با این اتفاق تمام نمی شود. این جنگ نه جنگ اول است و نه جنگ آخر ما. یکی از نبرد هائی است که در مسیر سرنگونی جمهوری اسلامی و انقلاب سوسیالیستی در پیش داریم.

۲ - توهم یا واقعیت: ماهیت این رویداد ها را چگونه باید ارزیابی کرد؟

نفس اینکه رویداد هائی که از آنها حرف میزنیم از کجا شروع شد و ماهیت آن چیست مثل همیشه پله اول همه اختلافات است. عناوین مختلفی به این رویداد ها داده شده است: انقلاب، نقطه اوج انقلاب، آخرین حلقه سرنگونی جمهوری اسلامی، جنبش سرنگونی، انقلابی برای بازگشت به روح واقعی جمهوری اسلامی، جنبش حقوق مدنی، ضد انقلاب، حرکت ارتجاعی، انقلاب سبز و غیره و غیره و پر واضح است که هر کس برای احکام خود استدلال هم کم نمی آورند. در نتیجه باید ابتدا روشن کرد که رویکرد ما در تبیین این رویدادها چه تفاوتی با تقریبا با کل چپ دارد. اجازه بدهید توضیح این تفاوت ها را در قالب محک زدن به احکام بدیهی رایج در توضیح این تحرک اجتماعی دنبال کنیم.

حکم اول: "**مردمی که به خیابان آمده اند خواهان سرنگونی رژیم هستند**"

مردمی که به خیابان آمدند طرفدار جمهوری اسلامی نیستند آنها به خیابان آمدند تا علیه جمهوری اسلامی اعتراض کنند. اعتراض توده ای بود و باید از این اعتراض مردمی یا توده ای علیه جمهوری اسلامی حمایت کرد، در آن شرکت کرد و سعی در رادیکالیزه کردن آن کرد.

میشود گفت که بیان های مختلف این تز سنگ بنای برخورد بخش اعظم جریانات سیاسی و از جمله کل چپ ایران به این رویدادها بود. در نتیجه باید ابتدا به این تز ظاهرا بدیهی پرداخت و نشان داد که نه تنها ربطی به حقیقت و منفعت انسانی از زاویه طبقه کارگر و به انقلاب کمونیستی ندارد بلکه بعکس غالبا فرمول خوراندن ارتجاع به طبقه کارگر و انقلابیون و آزادیخواهان راستین است و توضیح دهیم که این حکم مبنای یک توجیه جهانشمول برای کشیدن طبقه کارگر و همه آزادیخواهان واقعی به پشت سر جریانات بورژوائی و ارتجاعی است.

روشن است که توده وسیعی از جمعیت شهری ایران به خیابان آمدند و اعتراض کردند و اعتراض شان به حق بود. خیلی ها آمدند علیه حجاب اعتراض کردند. خیلی ها آمدند و علیه خفقان فرهنگی و سیاسی اعتراض کردند. بسیاری علیه آپارتاید جنسی اعتراض کردند و خیلی ها آمدند و علیه خیلی از جنبه های مختلف روزمره حیات در آن جامعه اعتراض کردند و حق هم داشتند.

این اعتراضات نشان داد که جامعه ایران جامعه انقلاب ها است. هیچ کشوری به اندازه ایران انقلاب، به معنی پائین کشیدن دولت با اتکا به اعتراض توده ای و قیام، ندیده است. اعتراض

میلیتانت به دولت جز داده فرهنگ سیاسی جامعه ایران است و این تفاوت ایران با همه کشورهای همسایه و منطقه است که جای دیگری به آن پرداخته ام. بعلاوه این اعتراضات نشان داد که در کشور اختناق زده وقتی سوراخی در بالا باز میشود هر کس میتواند بیاید و داد خودش را بزنند. این هم واقعیتی است. در چین و در برمه هم این را میبینیم که در هر "شلوغی" ای هر کس می آید و داد خودش را میزند. هر کدام از ما هم اگر میدیدیم مردم جلو خانه مان داد میزنند زنده باد آزادی خوب می رفتیم و میگفتیم زنده باد آزادی. اگر می گفتند مرگ بر استبداد و مرگ بر دیکتاتور، ما هم می گفتیم مرگ بر استبداد و مرگ بر دیکتاتور و سعی میکردیم شعار های خودمان را هم بدهیم و به اصطلاح رنگ خودمان را به این حرکت بزنیم. خصیصه اجتماعی انسان است که وقتی جامعه اش تکان می خورد بیرون میاید و داد خودش را میزند. اما از این پدیده "طبیعی" نتیجه گرفتن که این پدیده ها در جهت منافع مردم و یا طبقه کارگری است که آمده است و داد خودش را میزند یک روش امپریستی است که از جریانات سیاسی تا ژورنالیسم و آکادمیسم "ابژکتیو" بورژوائی، در مقابل ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس، بر آن استوار هستند.

با اندکی توجه میتوان دید که "به خیابان آمدن توده مردم" و اینکه هر کس "داد خودش" را میزند و انگیزه خودش را دارد تنها خصوصیت اعتراضات اجتماعی در ایران و یا خاصیت انقلابات پیشرو و مترقی نیست. انقلابات و جنبشهای توده ای دنیا، چه ارتجاعی، چه ناسیونالیستی و چه کارگری، همه این خصیصه را دارند. این خاصیت اجتماعی هر تحرک توده ای است نه خاصیت یک تحرک اجتماعی خاص.

وقتی به انقلابات اروپای شرقی، که جنبشی لیبرالی برای استیلای سرمایه داری باز آزاد بود، نگاه کنیم همین پدیده را میبینیم. مگر در انقلابات اروپای شرقی مردمی که به خیابان آمده بودند، و میلیون ها نفر بودند، چه چیزی می خواستند؟ جز این که می خواستند از دست سیستم پوسیده روسی نجات پیدا کنند؟ جز این است که میخواستند از سیستم پوسیده سرمایه داری دولتی نجات پیدا کنند و داد میزدند آزادی و رفاه؟ جز این است که واقعاً هم فکر میکردند برای آزادی و رفاه به میدان آمده اند؟

مگر آنهایی که کلنگ دستشان گرفتند و دیوار برلین را خراب کردند چه می خواستند؟ مگر چند درصد شان طرفدار سرمایه داری هار لجام گسیخته بودند؟ مگر نه این است که نود درصد آنها آدم هائی بودند که آمده بودند و داد میزدند زنده باد آزادی و رفاه؟ مگر در جریان جنبش ناسیونالیستی صرب و کروات، که همدیگر را قتل و عام کردند، افراد صرب و کروات چه میخواستند؟ مگر انگیزه آدمی که در جنبش افغانستان علیه روسیه شرکت میکرد، اسلحه بر میداشت و پرچم مجاهدین افغان را دست گرفته بود، چه بود؟ مگر آن تک آدم ها چه چیزی می خواستند؟ مگر نمی خواستند کشورشان از یوغ اشغال نجات پیدا کند و بتوانند زندگی بهتری داشته باشند؟

نازیسم طی سالهای ۱۹۳۵-۱۹۳۴ بخش مهمی از پرولتاریای صنعتی آلمان را از حزب سوسیال دمکرات جذب کرد. مگر کارگران آلمانی ای که در حمایت از نازیسم و هیتلر در خیابان ها رژه میرفتند چه میگفتند؟ انگیزه شان چه بود؟ مگر بی دلیل بود که فاشیسم آلمان نام حزب اش را ناسیونال سوسیالیست گذاشته بود؟ مگر آن کارگرانی که از نازیسم حمایت کردند می خواستند آدمها را در کوره آتش سوزی بسوزانند؟ مگر آنها می خواستند بروند بیست میلیون نفر مردم روسیه را قتل و عام کنند؟ مگر آنها می خواستند کل اروپا را زیر یوغ و چکمه فاشیسم در بیاورند؟

اگر خودتان را جای همه این آدم ها در این مقاطع بگذارید میبینید که آنها هم آمدند و زیر پرچمی معین داد خودشان را زدند و نکته مهم این است که همه این حرکت ها و جنبش ها هویتی متمایز از انگیزه و "داد های" افراد شرکت کننده در آن داشتند.

استنتاج هویت سیاسی و طبقاتی یک حرکت از تعداد مردمی که در آن شرکت کرده اند و از آن بدتر از انگیزه های این مردم بزرگترین اشتباه و بزرگترین کلاه برداری تاریخ نگاری و ابژکتیویسم پوچ بورژوائی است. نیروی کل حرکتهای توده ای

کمونیست ویژه انتخابات

ارتجاعی دنیا را توده مردم، و بویژه کارگر و زحمتکش، تشکیل می‌دهند. مگر طالبان کم توده همراه خود دارد؟ مگر حماس و حزب الله کم توده همراه دارند و کم تظاهرات های توده ای برپا میکنند؟ مگر تظاهر کنندگان فاشیست در آلمان و ایتالیا در پیش از جنگ دوم کم توده ای بودند؟

مگر آنهائی که تکوین انقلاب ۵۷، قبل از قیام، در ایران را دیدند همین را تجربه نکردند؟ مگر چپ پوپولیست با همین ایده ها به میدان نیامد دنباله رو جنبش اسلامی ضد سلطنتی نشد؟ مگر کل کسانی که عاشورا و تاسوعا سال ۵۷ تظاهرات کردند میخواستند حکومت اسلامی بیاید؟ اکثر آنها آزادی میخواستند، خیلی از آنها با شعار زنده باد سوسیالیسم در همان تظاهرات ها بودند. پرچم های شان را گاه به زور پائین میکشیدند و گاه نمی کشیدند.

مگر میلیونها نفری که در استقبال خمینی شرکت کردند و خواستار این نتیجه بودند؟ مگر چپ با پرچم مستقل خود به سیل خروشان خلق نپیوست؟ مگر شب قیام بهمن ۵۷ چند صد نفر چپی در میدان فوزیه همراه با صد ها هزار مردم با گارد جاویدان درگیر نبودند؟ و مگر کسی تردید داشت که صحنه گردان و رهبر جنبش اسلامی و تصمیم بگیر آنجا کسی جز هادی غفاری بود؟ مگر آنهائی که قیام کردند و به خیابان آمدند چه می گفتند؟ جز زنده باد آزادی؟ جز مرگ بر شاه؟ جز حکومت "مستضعفین"؟

مگر سازمان مجاهدین سی خرداد ۱۳۶۰ تعداد کمی از مردم را با شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خمینی به خیابان آورد؟ مگر تعداد زیادی از آنهائی که در خرداد ۶۰ قتل و عام شدند رفقای خود ما نبودند که با شعار زنده باد سوسیالیسم به استقبال گلوله رفتند؟

مگر پیشمرگان حزب دمکرات در جنگ با کومله سرمایه داران کردستان بودند؟ و مگر درست از همین "مردمی" بودن صفوف پیشمرگان حزب دمکرات رهبری حزب دمکرات کردستان و کمونیسم بورژوائی ایران برای تخطئه کمونیست ها و طبقه کارگر در کردستان و در ایران استفاده نکرد؟ مگر سپاه پاسداران یا بسیجی که مردم را سرکوب میکردند سرمایه داران ایران بودند؟ مگر کسانی نبودند که فکر میکردند که دارند از تعالی انسان دفاع میکنند؟

کسانی که رویداد های کردستان عراق بعد از جنگ اول خلیج در سال ۹۱ را بیاد دارند باید یادشان باشد که درست همین تئوری های ناسیونالیستی میدان پیدا کرد و جدالی را شکل داد که حزب کمونیست ایران بر سر آن از هم پاشید (مراجعه کنید به "تنها دوگام به پس" نوشته منصور حکمت).

در کردستان عراق و در ادامه جنگ خلیج مردم قیام کردند و دستگاه حکومت صدام را از کردستان پاک کردند. ناسیونالیسم کرد ایران این را قیام "مردمی" خواند و به استقبال همتا های عراقی خود رفت. نتیجه قدرت گیری ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق بود. چند نفر از آن قیام کنندگان اگر امروز را میدیدند حاضر بودند به این شکل و در آن زمان قیام کنند؟

مگر همه طرفداران حزب الله در جنوب لبنان طرفدار حکومت اسلامی هستند؟ مگر طرفداران طالبان چه میگویند؟ میگویند همه دزد هستند، ما علیه دزدی و علیه فساد هستیم، ما می خواهیم یک

زندگی بهتری داشته باشیم. و برای این کار رفته ریشش را دراز کرده و اسلحه طالبان برداشته است.

استنتاج ماهیت یک حرکت از انگیزه کسانی که به آن پیوسته اند روشی است که خود سازمان دهندگان این جنبش ها برای بسیج مردم کارگر و زحمتکش بکار میبرند. اگر بروید از رهبران طالبان بپرسید ماهیت حرکت شما چیست شما را به مردم کارگر و زحمتکشی که به "میدان" آمده اند حواله می‌دهند. و آن مردم زحمتکش میگویند که می خواهند زندگی بهتری داشته باشند. از حزب الله همین سوال را بکنید باز هم رهرا نشان توده مردمی را نشان تان می‌دهند که میگویند دارند از خودشان در مقابل یک رژیم نژاد پرست، اسرائیل، دفاع میکنند. حماس مگر جز دفاع سازمان یافته مردم فلسطین است برای نجات از یک زندگی پست است که مثل حیوان با آنها رفتار میکنند؟ مگر موسوی برای توضیح جنبش سبز ترکیب و همین انگیزه ها را نشان نمیده؟ آیا می شود از انگیزه مردم کردستان عراق که ریختند و دستگاه امن و استخبارات (دستگاه های امنیتی دولت عراق) را جمع کردند نتیجه گرفت که این یک جنبش ناسیونالیستی نبود؟ مگر نه اینکه یک جنبش توده ای بود بخش مهمی از آن را اتفاقا تحت تاثیر چپ کردستان عراق بود؟ "استنتاج" خصلت یک حرکت از انگیزه آدم هائی که در آن شرکت کرده اند یک شگرد تحلیلی - تبلیغی است که بورژوازی برای "غیر طبقائی" و "مردمی" نشان دادن خود و جنبش اش به کار میبرد. نود و نه درصد اتفاقات دنیای ما را این یا آن بخش از بورژوازی شکل میدهد و جنبش های بورژوائی برای بسیج مردم کارگر و زحمتکش به زیر پرچم خود این تحلیل یا ادراک را به تحلیل و درک بدیهی جامعه تبدیل کرده اند.

اگر از هر رهبر بورژوائی بپرسید خصوصیت جنبش اش چیست، شما را به خصلت ها و انگیزه های افرادی که در آن جنبش شرکت دارند حواله میدهد. ژورنالیسم "ابژکتیو" بورژوائی در آن روش حرفه ای شده اند و دانشگاه های شان در این نوع "ابژکتیویسم" دکترا می‌دهند. برایتان توضیح می‌دهند که با پرکردن یک سری پرسشنامه از افراد شرکت کننده در یک جنبش ماهیت آن جنبش را تعیین کرد. روش بی بی سی، سی ان ان و کل ژورنالیسم و آکادمیسم بورژوائی را نگاه کنید؛ همین است.

سوال این است که اگر امروز واقعه رژه میلیونی کارگران در حمایت از دولت ناسیونال سوسیالیست آلمان در سال ۳۴ امروز تکرار شود کسی که امروز دنبال تپله جنبش سبز رفت در مقابل تز "مردمی و کارگری" خواندن آن چه میکرد؟ اگر امروز دوباره جنبش صرب و کروات راه می افتاد چپ های صرب و کروات با این متد چه میکردند؟ اگر امروز دوباره قیام کردستان عراق، ۳۰ خرداد ۶۰، تظاهرات تاسوعا-عاشورا ۵۷ یا استقبال از خمینی اتفاق می افتاد این چپ چه میکرد؟ جز دنباله روی از بورژوازی جز دوباره راهی کردن کارگر به اردوی کار سرمایه داری؟

سوالی که به حق طبقه کارگر از خودش بپرسد این است که اگر انگیزه اکثر آدم ها در همه جنبش های خوب و بد دنیا "خیر" است چرا پیروز این وقایع هیچگاه طبقه کارگر نیست؟ چرا همیشه سر طبقه کارگر کلاه می‌رود؟ آیا مشکل این است که طبقه کارگر پیغمبر و قهرمانی ندارد که بیاید رهبری را در دست بگیرد؟ اگر چنین است چرا سرود

انترناسیونال می گوید نه خدا، نه شاه، نه قهرمان هیچکدام ناجی طبقه کارگر نیستند؟ چرا حکم اول کمونیسم مارکس این است که طبقه کارگر خود باید خود را نجات دهد؟

مساله گرهی در هر تحلیل ابژکتیوی این است که قبل از روشن شدن نتیجه یک حرکت بتوان ماهیت و هویت آن را تشخیص داد نه بعد از آن. توضیح حاصل یک حرکت بعد از روشن شدن نتایج آن پیش بینی گذشته و پوچ است. سوال این است چگونه قبل از اینکه نتیجه معلوم شود میتوانستیم در مورد ماهیت نازیسم، ناسیونالیسم و لیبرالیسم این تحولات قضاوت کنیم؟

اینجا پای ابژکتیویسم مارکس به میان می آید. مارکس میگوید در تبیین یک حرکت اجتماعی نباید به انگیزه آدمهای شرکت کنند در آن و آگاهی آنان نسبت به آنچه میکنند خیره شد. افراد همیشه به خاطر زندگی بهتر وارد میدان میشوند حتی وقتی که ارتجاعی ترین و سیاه ترین جنبش ها آنها را بسیج کنند. این انگیزه افراد شرکت کننده در یک جنبش نیست که تعیین میکند که چه اتفاقی در حال وقوع است. اکثر آدمها با انگیزه های خوب وارد هر حرکتی می شوند.

ماتریالیسم تاریخی مارکس فاکتور دیگری را به میان میکشد. مارکس و انگلس به نقش جنبش های اجتماعی و رابطه این جنبش ها با طبقات مختلف اشاره میکنند و ماتریالیسم تاریخی را پیش میگذارند. میگویند آگاهی افراد نسبت به کاری که میکنند تعیین کننده نیست. باید به طبقات و جنبشها های آنها نگاه کرد، باید به کل افقی که آن حرکت در مقابل خود گذاشته است نگاه کرد. باید دید آن حرکت و آن جنبش بر پایه مفروض داشتن کدام مناسبات تولیدی بنا شده است و دقیقاً چه چیزی را پیروزی خود میداند؟ قدرت گیری چه بخشی از طیف احزاب و شخصیت های سیاسی را پیروزی خود میداند؟ تحقق چه خواست هائی راضی اش میکند؟ کی جشن پیروزی خود را برپا میکند؟ چه نیروی سیاسی را به قدرت نزدیک میکند و چه نیروی سیاسی را از قدرت دور میکند؟ حتی احزاب سیاسی را در متن این جنبش ها میتوان فهمید.

اگر این کار را بکنید تازه متوجه میشوید که حرکت اسلامی، حرکتی که به پیروزی نوعی از اسلام رضایت میدهد، یک حرکت تماماً ارتجاعی است هر چند اکثریت قریب به اتفاق کسانی که به آن پیوستند علیه ظلم، فقر و بی حقوقی فریاد بر آورده باشند.

اکثریت یک میلیون آذری که در اعتراض به ماجرای "کاریکاتور" به خیابان آمد ترک پرست نبودند. آنها هم جانشان به لبشان رسیده بود و داشتند داد شان را میزدند. اما ناسیونالیسم ترک، که پیروزی ترک را مبنا قرار میدهد، توانست فضائی درست کند و این توده را به زیر پرچم خود کشید تا "داد شان را بزنند". ناسیونالیسم بدون این فضا و بدون این توجیهات چگونه میتواند کارگر و زحمتکش جامعه را به زیر پرچم خود بکشد؟

گفتم اگر ناسیونالیست و بورژوا باشید این تبیین غلط نیست و از سر اشتباه نیست. بورژوازی همیشه به عنوان نماینده جامعه، جامعه را مورد خطاب قرار میدهد. هنرش این است که جنبش خود را جنبش کل جامعه و فرا طبقاتی مینامد و می پندارد. جریانات بورژوائی احزاب کارگری را طبقاتی و خود را غیر طبقاتی میخوانند. میگوید این ها منافع یک طبقه معین را نمایندگی میکنند و من

حزب کل جامعه هستم و منفعت همه را منعکس میکنم. چتری هستم که همه مردم را نمایندگی میکنم و همه مردمی که زیر پرچم من جمع شده اند حقانیت من را نشان می‌دهند. اعلام میکند البته هر کس عقاید خود را دارد. کسانی راست هستند آدم هائی چپ ولی همه با هم زیر این چتر واحد هستیم. چتر غیر طبقاتی آدم بی طبقه منفرد در جامعه.

بورژوازی به این تئوری ها احتیاج دارد به تئوری ای که فرد را منشا حقیقت و منشا آگاهی جمع معرفی کند. به همین خاطر به دانشگاه ها و استادان علوم و جامعه شناسی پول می‌دهند تا این تئوری ها را گسترش دهند. اگر از نظر منفعت بورژوازی نگاه کنید این حقیقی ترین راه است. که در آن میشود نشان داد که فرد مسئول خوب و بد زندگی خودش است. فقر تقصیر یک فرد است و ثروت و سرمایه فضیلت فرد دیگری. مارکس در ایدنولوژی آلمانی، در مانیفست و در کاپیتال به جنگ این تئوری ها و این جنبش ها می‌رود و میگوید این کلاه برداری بورژوازی است. کلاهی است که بورژوازی از سر منافع خودش بر سر طبقه کارگر می گذارد. مارکس میگوید باید جنبشها را نگاه کرد. حتی احزاب را باید در متن این جنبشها قضاوت کرد.

اگر این کار را نکنید نمیتوانید توضیح دهید چرا سیاست نپ بعد از انقلاب اکتر به سرمایه داری خصوصی را گسترش میداد پرولتری بود و قیام ملوانان کرونشتات نبود و چرا ملی کردن صنایع توسط جمهوری اسلامی از سال ۵۷ ربطی به منفعت کارگر و زحمتکش نداشت.

حزب کمونیست ایران بر سر اینکه خصلت اتفاقاتی که در سال ۹۱ کردستان عراق افتاده است چیست درست بر سر همین نوع نتیجه گیری عملا از بین رفت و رهبران جناحی در حزب کمونیست ایران که درست با اتکا به شرکت توده مردم در این حرکت آن را مردمی اعلام کردند امروز سخنگویان و رهبران ناسیونالیسم کرد در ایران هستند و ما در صف یک حزب کمونیستی. آنها هم آن زمان شعار ها و ترکیب قیام کنندگان را شاهد جنبشی که باید "به آن پیوست" و "بر آن تاثیر گذاشت" گرفتند. همان زمان ما پیش بینی کردیم که این ناسیونالیسم کرد است که به این نوع استنتاج و این نوع نگرش نیاز دارد و بابت آن تا امروز دشمنی ناسیونالیسم کرد و رو گرفتن چپ پوپولیست کومه له را یکد میکشیم.

پیش بینی ما در آن زمان فال بینی و پیش گوئی نبود. بکارگیری روش مارکس و نگاه کردن از منظر منفعت طبقه کارگر به این رویداد ها بود. افقی که جامعه کردستان عراق آن زمان با خود حمل میکرد، چیزی را که پیروزی خود میدانست در واقع پیروزی ناسیونالیزم کرد بود. اگر جلال طالبانی و مسعود بارزانی به قدرت می رسیدند، که به قدرت رسیدند، مردم احساس پیروزی میکردند، که کردند.

حکم دوم : "این یک جنبش خود جوش است که رهبری ندارد"

این یک جنبش خود جوش است و رهبری ندارد. مطابق این برداشت اگر معلوم شود جائی رهبران یک حزب معین یا خود آن حزب در جریانات اجتماعی نقش مستقیم ندارد و آن حرکت "خود جوش" است، نتیجه گرفته میشود که آن حرکت به

طبقه کارگر باید متوجه باشد که این بورژوازی و خرده بورژوازی است که جامعه. احزاب سیاسی. تحرکات اجتماعی را بر اساس نیت و انگیزه آدم هائی که در آن

هستند معرفی میکند و مهمترین خاصیت این “فلسفه اجتماعی “، غیر طبقاتی اعلام کردن صفوف و جنبش های بورژوائی است. طبقه کارگر و کمونیست ها نباید

کلاه گشاد این شگرد “تحلیلی “ سرشان برود. قطب نمای منفعت هر حرکت برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر باید مبنا باشد. آیا طبقه کارگر. و نه نمایندگان

خود گمارده آن. به قدرت سیاسی نزدیک میشود یا نه؟ آیا این جنبش اتحاد. شکل. آگاهی و قدرت را درون طبقه کارگر افزایش میدهد یا نه؟ اینها مبنا است و نه

نیت خیر شرکت کنندگان در یک حزب و یا یک حرکت اجتماعی.

این تشخیص مهم است زیرا پایه درک هویت طبقاتی برای پرولتاریای ایران است. شرط پیروزی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر قبل از هر چیز در این است که

این طبقه تفاوت ماهوی خود با همه بخش ها و اقشار بورژوازی را درک کند. و تا جنبش های بورژوائی را نشناسد. تا منافع خود را متمایز از طبقات دیگر درک

نکند نمیتواند خود و بشریت را رها کند. تا روزی که کارگر خود را تنها به عنوان صنف کارگر و آدمی که برای “صاحب کار “ کار میکند و دستمزد میگیرد تا ابد

مجبور است تنها برای اضافه دستمزد و کم کردن ساعات کار مبارزه کند و خلاصی برای او و فرزندانش وجود نخواهد داشت.

جنبش اجتماعی خاصی وابسته نیست و فقط "خوب" و مترقی است چون توده ای است، چون خود جوش است. این حکم اصالت جنبش های خود جوش توده ای است.

مثلاً در حرکت های ناسیونالیستی موسوم به هخا، در تحرک ناسیونالیستی عرب در اهواز تحرک قریب به یک میلیون آذری در "ماجرای کاریکاتور" اگر نشان داده شود که رهبری و یا سازمان یک حزب معین در نقش تعیین کننده نداشته است کافی است که برای این جنبش ها اعلام حقانیتی شود که باید آن پیوست. این در واقع روی دیگری از سکه اختلاط جنبش ها با احزاب سیاسی است. یک جنبش میتواند تماما بر یک حرکت توده ای سبطره داشته باشد بدون اینکه حزب خاصی در آن نقش قابل مشاهده (قابل مشاهده برای که؟) ایفا کرده باشند. ما بدون اینکه بدانیم یک احزاب سیاسی در یک حرکت معین چه نقشی داشته اند میتوانیم در مورد خصلت آن حرکت قضاوت کنیم.

مگر لازم است بدانیم که رهبران طالبان چه کسانی هستند تا بفهمیم که آن توده میلیونی که در پاکستان به دفاع از آنها به خیابان می آیند متعلق به چه جنبشی است؟

مارکس میگوید طبقات از کانال جنبش ها پا به میدان جامعه میگذارند و جنبش افق است، جنبش شاخص پیروزی را بدست میدهد، جنبش شاخص شکست را تعریف میکند، جنبش چهار چوبی است که به آدمها دید و افق میدهد که چه چیز خوب و چه چیز بد. چه چیز پیروزی است و چه چیز شکست. "خود جوش ترین" حرکت های دنیا هم این افق ها و این شاخص ها را، بطور خودبخودی هم که باشد، دارند و در قالب جنبش اجتماعی معینی قرار میگیرند. خود بخودی بودن یک جنبش آن را "اتوماتیک" انقلابی یا رادیکال نمیکند.

درسی که طبقه کارگر از رویداد های اخیر و سیاست های جریانات بورژوا باید بفهمد این است که انگیزه مردمی که اعتراض میکنند یا نمیکندند تعیین کننده نیست. باید به جنبش شان نگاه کرد، باید افق و ربط پیروزی آن حرکت را با پیروزی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را سنجید.

طبقه کارگر باید متوجه باشد که این بورژوازی و خرده بورژوازی است که جامعه، احزاب سیاسی، تحركات اجتماعی را بر اساس نیت و انگیزه آدم هائی که در آن هستند معرفی میکند و مهمترین خاصیت این "فلسفه اجتماعی" غیر طبقاتی اعلام کردن صفوف و جنبش های بورژوائی است. طبقه کارگر و کمونیست ها نباید کلاه گشاد این شگرد "تحلیلی" سرشان برود. قطب نمای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر باید حرکت برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر باشد مبنا باشد. آیا طبقه کارگر، و نه نمایندگان خود گمارده آن، به قدرت سیاسی نزدیک میشود یا نه؟ آیا این جنبش اتحاد، تشکل، آگاهی و قدرت را درون طبقه کارگر افزایش میدهد یا نه؟ اینها مبنا است و نه نیت خیر شرکت کنندگان در یک حزب و یا یک حرکت اجتماعی.

این تشخیص مهم است زیرا پایه درک هویت طبقاتی برای پرولتاریای ایران است. شرط پیروزی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر قبل از هر چیز در این است که این طبقه تفاوت ماهوی خود با همه بخش ها و اقشار بورژوازی را درک کند. و تا جنبش های بورژوائی را نشناسد، تا منافع خود را متمایز از طبقات دیگر درک نکند نمیتواند خود و بشریت را رها کند. تا روزی که کارگر خود را تنها به عنوان صنف کارگر و آدمی که برای "صاحب کار" کار میکند و دستمزد میگیرد تا ابد مجبور است تنها برای اضافه دستمزد و کم کردن ساعات کار مبارزه کند و خلاصی برای او و فرزندانش وجود نخواهد داشت.

مانیفست کمونیست هم از همین جا است، از جنبش شروع میکند از جنبش های اجتماعی از جنبش بورژوائی و کمونیستی شروع می کند و نه از جنبش آدمهای خوب و بد، با شرف و بی شرف و یا باوجدان و بی وجدان. بسیاری از سوسیالیستهای ارتجاعی آدمهای بی شرف و بی وجدانی نیستند. مارکس از اخلاقیات شروع نمی کند. کمونیسم جنبش آدمهای با شرف نیست. کمونیسم مارکس جنبش طبقه کارگر است.

مارکس از جنبش ها حرف میزند، از اینکه طبقات در جامعه لخت وارد عرصه میشوند بلکه از کانال جنبش های مختلف راه حل های مختلفی را به

جامعه ارائه میدهند و بورژوازی جنبش های بسیار متفاوت از ناسیونالیسم تا لیبرالیسم از فاشیسم تا اسلام سیاسی و غیره را به میدان میکشد. مارکس از گرایشهای متفاوت درون جنبش بورژوائی حرف میزند. از کمونیسم طبقه کارگر در مقابل کمونیسم بورژوائی تعریف میکند نه در مقابل این یا آن حزب و دسته و مذهب و مسلک.

اگر آن سر دنیا صد میلیون نفر هم به خیابان آمده باشند طبقه کارگر باید حکم خود در مورد این حرکت را از روی جنبشی که بر آن غالب است صادر کند. باید نگاه کند تا ببیند چه جنبشی جلو این حرکت قرار گرفته است. کدام منفعت ها در میان هستند؟ پیروزی یا شکست آن برای آگاهی، تشکل و خیز برداشتن طبقه کارگر برای انقلاب سوسیالیستی چه منفعت و چه نقشی دارد؟ هیچ تحرکی در دنیای طبقاتی بطور عام "مردم" را به قدرت نزدیک نمیکند. طبقات را به قدرت نزدیک یا از آن دور میکند.

در نتیجه کسی که قهرمانانه به مقابله با نیروهای رژیم رفت و زنی که قهرمانانه حجاب اش را برداشت و ترافیک را متوقف کرد خصوصیت جنبش را تعیین نمی کنند و قضاوت نهائی راجع به آن جنبش را به دست نمی دهند. همانطور که دختر کاملا بی حجاب و تماما غربی که پوستر حزب الله را برداشته بود و داد میزد این پرچم نماینده دفاع ما از شرف و انسانیت مان است خصوصیت حزب الله را تعیین نمی کند، همانطور که انگیزه و داد یهودی از هالوکاست گریخته و سرکوب سیستماتیک در تاریخ جان به در برده، خصلت جنبش صهیونیستی را تعیین نمیکند.

مارکس میگوید حقیقت های اجتماعی طبقاتی هستند. مارکس، انگلس، لنین، منصور حکمت و رهبران و متفکرین طبقه کارگر بحث سوسیالیسم، آزادی و یا برابری را از حقیقت اجتماعی شروع نمی کنند. از واقعیت تضاد منافع درون جامعه و از جنبشهای مختلف شروع میکنند و حقیقت های مختلف برای طبقات مختلف را توضیح میدهند. کاپیتال مارکس شاهکار این روش است.

حکم سوم: "میلیتانی اعتراض رادیکالیسم آن را نشان میدهد"

قهرمانی مردم شاهد رادیکالیسم این جنبش است. اگر در حکم اول انگیزه های انسانی و بسا انقلابی شرکت کنندگان در یک حرکت اجتماعی دلیل انقلابی بودن آن حرکت معرفی میشود، در این حکم، که به وسعت در جامعه رواج دارد، میلیتانیسی، جافشانی و بیبایکی توده معترض به عنوان دلیل رادیکال بودن آن حرکت معرفی میشود. این حکم هم بر مضمون و ماهیت یک حرکت پرده ساتر دیگری می اندازد.

روشن است که طبقه کارگر ناچار است میلیتانت باشد. طبقه کارگر بویژه در قیام علیه بورژوازی ناچار است میلیتانت، شجاع باشد و قهرمانی نشان دهد. همانطور که در زندگی روزمره اش در محل کار ناچار است بکرات قهرمان باشد. اما این تنها طبقه کارگر نیست که میلیتانت است و به میلیتانیسی احتیاج دارد. طبقه کارگر علاوه بر میلیتانیسی و مهم تر از آن رادیکال است، نافی وضع موجود است، دست به ریشه مسائل میبرد و مجبور است طبقات را در جامعه ریشه کن کند. این پایه رادیکالیسم طبقه کارگر است.

واقعیت این است که طبقه کارگر نه تنها میلیتانت ترین نیروی جامعه نیست بلکه بخش های دیگری در جامعه هستند که غالبا از طبقه کارگر میلیتانت تر اند و این میلیتانیسی را با رادیکالیسم اشتباه میگیرند. در نتیجه بسیار ساده است که هر میلیتانیسی را به انقلابی گری پرولتری تشبیه کرد. خرده بورژوازی دقیقا همین کار را میکند. شلوغی را مساوی انقلاب و انقلاب را مساوی انقلاب کارگری اعلام میکند و هیزم بیار معرکه کشیدن طبقه کارگر، توده زحمتکشان و بخش مهمی از آزادیخواهان واقعی به پشت سیاست و پرچم بورژوازی میشود.

مثالی بزنم: اگر امروز یک نفر در ذوب آهن یا در نفت و یا در یک محله کارگری برود روی چهار پایه و شروع به صحبت راجع به سوسیالیسم کند، کارگران را آگاه، متحد و متشکل کند و صد نفر دیگر بروند جانی برای پس گرفتن رای شان کوکتل

کمونیست ویژه انتخابات

مولوتوف به موسسات دولتی بزنند و شعار برادر شهیدم رای تو را پس میگیرم را سر دهند؛ نود درصد اپوزیسیون خرده بورژوا ی ایران این دومی را رادیکالتر معرفی میکند. از آن بیشتر به هیجان می آید، آن را مهم تر میدانند و به آن حسن نظر بیشتری نشان میدهد. کوکتل زدن ها و به خیابان آمدن ها میلیتانت تر از جمع کردن صد نفر از کارگران نفت و متحد کردن آنها است اما الزاما به هیچ وجه رادیکال تر نیست. اختلاط میلیتانیسی با رادیکالیسم مجرائی است که از طریق آن کمونیسم بورژوائی ناسیونالیسم میلیتانت را به عنوان رادیکالیسم انقلابی به خورد طبقه کارگر بدهد. ناسیونالیسم افراطی و فاشیسم بسیار میلیتانت هستند، میریزند به خیابان و آتش میزنند. آیا فاشیست ها کم میلیتانت هستند؟ این نوع میلیتانیسی خصیصه تئییک خرده بورژوازی و جنبش هایش است که با اتکا به میلیتانیسی رادیکالیسم را خفه میکنند.

در تجربه ما در ایران مگر تسخیر سفارت آمریکا را در سالهای اول انقلاب کم میلیتانت بود؟ و مگر همین میلیتانیسی را پوپولیست های خرده بورژوا ی ما به عنوان رادیکالیزم به طبقه کارگر معرفی نکردند؟ مگر خرده بورژواهای پوپولیست های ما میلیتانیسی بسیجی ها در جنگ ایران و عراق را به عنوان حقانیت جنبش توده ای به خورد بخش وسیعی از کارگران ندادند؟

آنها یی که با تاریخ حزب کمونیست ایران آشنا هستند مگر نمیدانند که در حزب کمونیست ایران ناسیونالیسم کرد (عبدالله مهتدی) میلیتانیسی رویدادهای کردستان عراق را شاهد رادیکالیسم و انقلابی گری آن معرفی میکرد؟

می خواهم بگویم اختلاط میلیتانیسی با رادیکالیسم یکی از روشهایی است که با آن ارتجاع را به عنوان انقلاب به خورد انقلابیون و طبقه کارگر میدهند. موسوی امروز میلیتانیسی معترضین در خیابان را به عنوان رادیکالیزم به خورد همگان میدهد تا عمق سیاست های ارتجاعی اش را مخفی کند. حزب توده و نشریه راه توده هم دقیقا همین کار را میکنند.

مارکس به ما می آموزد که رادیکالیسم یک مبارزه در شکل آن نیست. رادیکالیسم در مضمون است و در جامعه سرمایه داری رادیکال تنها کسی است که سرمایه داری را نفی میکند. روابط تولید سرمایه داری ریشه همه مصائب این جامعه است. متد مارکس دستاورد و گنجینه کمونیسم طبقه کارگر است. باید به آن چسبید. بدون مارکس و بدون کمونیسم مارکس متد های رایج بورژوائی طبیعی ترین انتخاب در مقابل جامعه خواهند بود. روش های که نه واقعیت و منفعت طبقه کارگر بلکه منفعت سیستم سرمایه داری را منعکس میکنند که نفع اش در عدم نفی و نقد روابط تولید سرمایه داری است، بورژوازی را منعکس می کند.

حکم چهارم: "این حرکت ادامه انتخابات نیست "

این حرکت از اعتراضات خیابانی مردم شروع میشود و الزاما ادامه فاز ماقبل خود (یعنی انتخابات) نیست. به این ترتیب چپ رادیکال یک تکه از سیر رویداد ها، که مورد "پسند اش" است، را میگیرد و آن را مبنای تاریخ اعلام میکند. روزی که "مردم به خیابان آمدند" روز شروع تاریخ این رویداد ها است. و به این ترتیب انکار میشود این اعتراضات چیزی جز فاز دوم همان انتخابات نبود. از نظر چپ پوپولیست ما این رویداد ها پیش در آمد و لذا افق و پرچم خاصی ندارد. نه قبلی داشته و نه بعد آن معلوم است. از هر جا آمده باشد میتواند هر جای دیگری برود. به این ترتیب نماز جمعه را راست روده میتوان به انقلاب سوسیالیستی وصل کرد.

جریانات اصلی سیاسی، چه آنهایی که انتخابات را تحریم کردند و چه آنها که در انتخابات شرکت کردند، ابهامی در مورد فاز دوم ندارند. راستش بخش مهم مردمی که در این اعتراضات شرکت کردند، حتی آنهایی هم که در انتخابات شرکت نکردند، ابهامی ندارند که این اعتراضات فاز دوم پروسه شرکت در انتخابات بود و نه یک جنبش ناگهانی خود جوش علیه جمهوری اسلامی. بخش وسیعی از مردم در انتخابات شرکت کردند، موسوی باخت و فضای توهم کاملی که بویژه از طرف رسانه های لیبرال دامن زده میشد که گویا

موسوی برنده است نقش بر آب شد. کسانی که به موسوی رای داده بودند شوکه از این واقعه در اعتراض به تقلب در انتخابات به خیابان ها ریختند. این اعتراض و جنبشی که حول آن شکل گرفت اگر در شکل ادامه انتخابات نبود در مضمون کاملا ادامه انتخابات بود. کل جنبش سبز و کل اپوزیسیون جا افتاده تر چه آنها که در انتخابات شرکت کردند و چه آنها که در انتخابات شرکت نکردند این واقعیت را دیدند. این جنبش اعتراض به انتخابات و جنبش رئیس جمهور کردن موسوی و جنبش ضد احمدی نژاد بود. این یک جنبش خود جوش با پرچم سرنگونی و با آزادی نبود. فاز دوم انتخابات رژیم بود. اگر انتخابات لغو میشد و با اگر موسوی رئیس جمهور میشد این جنبش خود را پیروز میدانست و قهرمان و نماینده این پیروزی یعنی موسوی را رئیس جمهور میکرد. کسی که نه ربطی به آزادی دارد و نه تعلق خاطری به طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه.

اما چپی که بیش هر چیز مقفون حرکت توده ای و میلیتانیسی است و انگیزه افراد شرکت کننده در یک عمل توده ای را با مضمون آن حرکت یکی میگیرد با یک معما روبرو میشود. که یک حرکت "انقلابی" نمیتواند فاز دوم یک انتخابات باشد. پس اصلا انتخابات کلک است، کل موسوی و جنبش سبز "کلک" یا پنهان است. مردم آمده اند انقلاب کنند. در نتیجه چپ خرده بورژوا ی میلیتانت ما تاریخ را به میل خود قیچی میکند و از یک حرکت در چارچوب رژیم حرکتی سرنگونی طلب و انقلاب میفهمد.

بطور خلاصه، تئوری این میشود که "مردم آگاهانه در انتخابات شرکت کردند تا در صف رژیم شکاف درست کنند و بعد شلوغ کردند تا این شکاف را باز کنند". از این تئوری سیاسی که در آن "پلیتیک" زدن "صمد آقا - سرکار استوار" با سیاست عوضی گرفته میشود بگزیم، سوال این است که اگر با شرکت انتخابات میشود از این کارها کرد چرا این چپ رادیکال درست با همین توضیحات به مردم فراخوان شرکت در انتخابات نداد؟

چپ سنتی ایران کلا فاز اول این تحرک (یعنی انتخابات) را زیر فرش زد تا بتوانند یک حرکت غیر سرنگونی خواه و اعتراض به نتیجه انتخابات را بعنوان انقلاب و جنبش سرنگونی معرفی کند. اشتباهی هم در کار نیست. از نظر بخش اعظم جریانات چپ سنتی انقلاب همین است.

این چپ سال ۵۷ با همین سیستم بارکش جنبش اسلامی شد. همین سیستم و همین افق چپ افغانستان را به سرباز مجاهدین افغان تبدیل کرد. این چپ در ثبت طرفدار انقلاب دالای لاما میشود، در نیال طرفدار جنبش نارنجی، در چین طرفدار حرکت های اسلامی، در کردستان طرفدار ناسیونالیسم کرد، در تبریز به صف ناسیونالیسم ترک و در تهران به صف هخامی پیوندد. همه این تجربیات بار دیگر نشان میدهد که پوپولیسم چیزی جز یک روکش بر ناسیونالیسم نیست.

قطع بند ناف فاز دوم از فاز اول قطع تاریخ است. تاریخ را نمیشود قطع کرد و از هر جا به نفع خود است شروع کرد. جامعه صحرای بر هوتی نیست که آدمها در آن جمع میشوند و انقلاب میکنند. جامعه تاریخ و منطق دارد. ماتریالیسم تاریخی مارکس و انگلس در این باره است.

با این سیستم باید گفت در انقلاب روسیه یک روز آفتابی مردم تصمیم گرفتند هشت مارس شلوغ کنند بعد گفتند مرگ بر تزار و تزار سرنگون شد؟ و بعد از آن لنین آمد ایده های نابی را در تزه‌های آوریل داد و بعد هم نشستند توطئه کردند و قدرت را گرفتند؟ این تحلیل را در دبیرستان هم از دانش آموز قبول نمیکندند. باید توضیح داد که در آن جامعه چه روند هائی جریان بود؟ چه چیز در غلیان بود؟ چه دعواهائی داشت صورت میگرفت و چه جنبش هائی با چه افق هائی در میدان بودند.

حکم پنجم : "مردم ایران در این اعتراض شرکت کردند"

"در این رویدادها مردم ایران اعتراض کردند". این حکم در این شکل گمراه کننده است. درست است که بخشی از مردم ایران در این اعتراضات شرکت کردند اما یک واقعیت تلخ این بود که اگر بخش مهمی از آزادیخواهان به زیر پرچم سبز موسوی رفتند، در انتخابات شرکت کردند و به موسوی رای

کمونیت ویژه انتخابات

بورژوازی ملی نداریم اما وقتی به ایران میرسیم ناگهان همه پرولتر میشوند؟ یک دفعه جامعه به اسلام سیاسی و مردم تقسیم میشود؟

این روش ممکن است از نظر مارکسیستی مردود باشد اما این حکم کافی نیست. از نظر ارائه دهنده آن اشتباهی در کار نیست. تئوری پردازان این خط جانی ایستاده اند که دنیا و جامعه را چنین میبینند که گویا خیر و شری هست، خیر و شر غیر طبقاتی هستند. صف خیر درونش طبقه وجود ندارد و منافع متضاد وجود ندارد. طبقه یعنی منافع متضاد. اگر همه طبقات منفعت واحدی دارند آنوقت میرسیم به تز شوان که "خلق کرد همه پرولتر!" در این سیستم کارگر "آدم بدبخت" و ستمکش است. سوسیالیسم جنبش علیه فقر است، جنبش نیکو کاری، جنبش آدم های باشراف یا آزادیخواه است و نه جنبش طبقه کارگر و بویژه پرولتاریای صنعتی. کارگر آدم فقیر است، کارگر آدمی است که اضافه دستمزد می خواهد و حق تشکل می خواهد. همین. این افق راستش مارکس که هیچ، آدم اسمیت و دیوید ریکاردو را هم نمیخواهد. برای معرفی کارگر بعنوان "مستضعف" خمینی کافی است. کارگر در این سیستم صف مستضعفین هستند، نه صف یک طبقه ای که کل دینامیسم جامعه روی تناقض منفعت او با منفعت یک طبقه دیگر میچرخد.

کسانی که بحثهای چپ، قبل از سقوط بلوک شرق، را بیاد دارند میدانند یک جریان چپ به اسم "کریتییک" معتقد بود که جامعه روسیه جامعه سرمایه داری نیست جامعه اتلاف است. ولی در روسیه کسی نمی گفت من فردا میروم سر کار تا با اتلاف نان در آورم میگفت مزد میگیرم. باید از اینجا شروع کرد که معیشت و رفاه در را جامعه چه کسی تولید می کند؟

جامعه ایران جامعه سرمایه داری است این اولین حکمی است که طبقه کارگر باید ببیند. هر دولت بورژوائی، از دولت اسلامی مطلق تا دولت سلطنتی مطلق و از دولت مدل غربی تا دولت مدل شرقی که سر کار بیاید، علیرغم همه اصطکاک ها و موانع درونی شان، برای سر کار نگاه داشتن خود، برای اینکه برق داشته باشد، نفت باشد و برای اینکه نان تولید بشود برای اینکه آن جامعه زندگی باشد ناچار است در چهارچوب مناسبات سرمایه داری کار کند. مگر جمهوری اسلامی و بخشی از این آخوندها نیامدند گفتند خود کفایی اقتصادی، به جای اینکه ما برویم کشتارگاه درست کنیم هر کسی در خانه اش یک گوسفند نگاه دارد؟ و مگر دو سال بعد از آن بزرگترین کشتارگاه پرواربندی خاورمیانه را درست نکردند؟ طالبان هم اگر دولت در ایران را بدست بگیرد نمی تواند برادر دوباره همان بساط عشیره ای را راه بیندازد. اگر بخواهند زنده بمانند و اگر بخواهند مردم زندگی کنند باید خود را با نیازهای تولید سرمایه داری وفق دهند.

حکم هفتم : "جمهوری اسلامی نماینده اسلام سیاسی است"

"جمهوری اسلامی نماینده اسلام سیاسی است." در این حکم جمهوری اسلامی به جای نمایندگی منفعت سرمایه داری، ظاهرا علیه آن است و تنها نماینده اسلام سیاسی معرفی میشود. جنبش ضد جمهوری اسلامی با این حکم ماهیت سرمایه داری این رژیم را پنهان میدارد. جمهوری اسلامی گرچه با دم و باز دم تولید سرمایه داری تناقضاتی دارد اما اولا این تناقضات نافی خصلت سرمایه دارانه آن نیست و ثانيا غیر قبل علاج نیست.

چپ ایران از سر فقدان نقد پایه ای به سرمایه داری از این شیوه تولید برداشتی مثبت و پیشرو دارد در نتیجه سرمایه داری دانستن جمهوری اسلامی و یا از پیش پای برداشتن موانع رشد سرمایه داری از جانب آن را امری مترقی و مثبت میداند، نقدش را به آن کم رنگ میبیند و این تبیین را آوانس به جمهوری اسلامی اعلام میکند. کسانی که چپ ایران در سالهای دهه پنجاه ایران را میشناسند میدانند که در همان زمان بخش اعظم چپ فکر میکرد سرمایه داری دانستن حکومت سلطنتی طرفداری از آن است! نقد اینها به رژیم سلطنتی در محتوا همان نقد جبهه ملی و حزب توده بود که عدم رشد سرمایه داری را مورد نقد قرار میدادند. عدم انطباق جمهوری اسلامی با نیازهای تولید

دادند، بخش مهمی دیگری که اساسا طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه بودند، فریب پرچم سیاه احمدی نژاد را خوردند، در انتخابات شرکت کردند به احمدی نژاد رای دادند. این بخش در اعتراضات اخیر خود را شریک نمی دید و در اساسا آن شرکت نکرد.

وقتی از دور به جامعه نگاه کنید یا اگر این رویدادها در کشوری دور از ما به وقوع می پیوست ما احکام آشنائی را صادر میکردیم: می گفتیم در کشور الف بخشی از مردم در این موج اعتراضی شرکت کردند (اساسا بورژوازی و خرده بورژوازی) و بخش مهم دیگری که غالبا کارگران و زحمتکشان جامعه هستند در این رویداد ها شرکت نداشتند. می گفتیم چپ پوپولیست کشور الف این توده کارگر و زحمتکش، که چه بسا به احمدی نژاد توهم داشت، را فرصت طلبانه از لیست "مردم" حذف کرد.

حکم ششم: " این حرکت مردمی است و نه طبقاتی"

"در ایران مبارزه میان مردم و جمهوری اسلامی در جریان است. مبارزه ای که یک طرف آن رژیم و یک طرف ضد رژیم، یک طرف مردم و یک طرف ضد مردم است". جامعه و جنبش غیر طبقاتی اعلام میشود.

کسانی که با کردستان آشنائی دارند خواننده ای ناسیونالیست که به نام شوان معروف است را میشناسند. این خواننده در یکی از آوازهایش یک لیست طولانی از محنت های پرولتاریا را شرح میدهد و دست آخر آواز خود را با این جمله تمام میکند که "خلق کرد همه پرولتر!"

در تبیین طبقاتی از این رویدادها هم ما شاهد برخورد مشابه از جانب چپ هستیم. مردم ایران یک توده آمرفی معرفی میشوند که همه خاصیت های پرولتاریا را دارند: "مردم ایران همه پرولتر!" این شاه بیت سرود چپ ناسیونالیست ایرانی در این رویدادها بود.

واقعیت این است که هیچکدام از بخش های بورژوازی نمیخواهد و بهتر است بگوئیم نمیتواند رویداد های جامعه را در متن نزاع میان طبقات مختلف (و اساسا طبقه کارگر و بورژوازی) تبیین کند. بورژوازی طبقات را قبول دارد؛ کشف وجود طبقات در جامعه مربوط به مارکس نیست. اما این طبقات اساسا در عرصه اقتصاد هستند و نه در سیاست. در سیاست، به زعم متفکرین و سیاستمداران بورژوائی، ما با یک توده آمورف از "مردم" روبرو هستیم که تمایلات مختلف دارند. بعضی اسلامی هستند، بعضی دست راستی و بعضی دست چپی.

از نظر چپ سنتی جهان طبقه کارگر هم بخش پیگیر (در چه؟ دقیقا معلوم نیست) همین توده مردم است. در نتیجه منشا استبداد و خفقان مشرب سیاسی، مذهب سیاسی و یا عقب ماندگی این یا آن جریان سیاسی و یا جامعه است و نه منفعت روشن تولید و باز تولید سرمایه داری. منشا اختناق سیاسی در ایران نیازهای تولید سرمایه داری است و نه اسلامیت رژیم! هیچ رژیم دمکرات بورژوائی در ایران ممکن نیست. این درس دیگری برای طبقه کارگر است.

تا آنجائی که من میدانم غیر از حزب حکمتیست تقریباً کل اپوزیسیون چپ جمهوری اسلامی را غیر طبقاتی اعلام کرده است. جنبشی راه انداخته اند، تحلیل هائی را بدست میدهند، تاکتیک هائی را اتخاذ کرده اند و توضیحی راجع به رویدادهای جامعه ی ایران میدهند که در آن نه از سرمایه دار خبری هست و نه از کارگر. ظاهرا این جنبش علیه اسلام سیاسی است، تضاد بین جمهوری اسلامی و "مردم" است. فرموله ترین روش را شاید در کتاب "در باره تضاد" مائو پیدا کنید: تضاد خلق با ضد خلق، خلق با امپریالیسم.

می گویند جامعه ایران جامعه نا متعارفی است. من هم فکر میکنم نامتعارف است. ولی چرا از مصر نامتعارف تر است؟ چرا از اردن نامتعارف تر است؟ چرا ناپایدار تر از مصر است؟ چرا وقتی به مصر میرسیم شروع میکند راجع به بورژوازی پرتلاریا و ملزومات تولید و باز تولید سرمایه داری آنجا صحبت میکنیم و وقتی راجع به شاه حرف میزنیم یادمان می آید که سرمایه داری وابسته به کار ارزان وابسته است و به درست حکم میدهیم

سرمایه داری پایه های روشنی دارد که اتفاقا جمهوری اسلامی، مثل هر نظام بورژوائی دیگر، در طی سال های گذشته تلاش برای فائق آمدن بر آنها را داشته است.

این ناخوانائی یا تناقضات ناشی از اسلامیت آن نیست. ناشی از تاریخ ضد امپریالیستی این رگه از اسلام و انقلابی است که با آن متولد شد. نقد جمهوری اسلامی از سر اسلام سیاسی به یک نقد صرفا سکولار و مدرنیستی منجر میشود و در چارچوب نظام سرمایه داری غیر اسلامی (کل سلطنت طلبان و بورژوازی لیبرال ایران) باقی میماند.

معضلات یا تناقضات جمهوری اسلامی بطور فشرده بر سه مولفه اصلی استوار است:

اول- تضمین امنیت سرمایه: تضمین امنیت برای سرمایه یعنی کوتاه کردن دست دخالت فقهائی در اقتصاد. سرمایه در ایران احساس امنیت لازم را نمی کرد. سرمایه داری تنها بر اساس وجود قوانین معلوم و تضمین شده در مورد مالکیت، سرمایه گذاری و قدرت استثمّار کارگر قادر به حیات است. بورژوازی نمی تواند بر فتوا متکی باشد، نمی شود هر آخوندی در هر محله حکم بدهد این کارخانه یا آن مزرعه اسلامی است یا نه. در عربستان سعودی سر آدم را که با شمشیر می برند اما اموالش را نمی گیرند. در سرمایه داری اساسا مالکیت، ثروت و سرمایه مقدس هستند نه جان انسان. دولت های مختلف در جمهوری اسلامی، طی دو دهه گذشته، برای ادامه حیات خود ناچار بوده اند تلاش کنند تا دست سیستم فقهائی را از دخالت در اقتصاد کوتاه کنند.

ده سال پیش منصور حکمت گفت یکی از عواملی که می تواند این کار را به سرانجام برساند ترکیب خامنه ای و سپاه پاسداران است. این خود ولی فقیه است که می تواند کودتا فتوا و فقهات را از دخالت در اقتصاد بر کنار نگاه دارند.. خاتمی یا دو خرداد قادر به انجام این کار نیستند. اگر کسی می تواند این مشکل را از جلو پای جمهوری اسلامی بردارد ترکیب خامنه ای و سپاه پاسداران است. البته انجام این کار امر ساده ای نیست. در مقابل آن مقاومت می شود. کوتاه کردن دست آخوند از دخالت در اقتصادیات اصلاً ساده نیست.

به نظر من در دوره های گذشته، چه در دوره رفسنجانی و چه خاتمی و چه در دوره احمدی نژاد، تلاش های زیادی برای محدود کردن تصمیم گیری اقتصادی به دولت انجام شده است. این اولویت دولت رفسنجانی، دولت خاتمی، دولت احمدی نژاد، و اولویت خامنه ای بوده است. امروز، به شهادت بورژوا ترین نشریات غربی و به شهادت تحلیل گران مالی غرب، دخالت در امور اقتصادی عملا از دست سیستم فقهات بیرون رفته و در دست دولت و خامنه ای (در مقام دولتی اش) متمرکز شده است.

دوم - ایران در بازار جهانی سرمایه، حوزه صدور سرمایه است و نه قطب تکنولوژیک و یا مرکز سرمایه مالی. در ایران رشد سرمایه داری بدون جلب سرمایه خارجی ممکن نیست. اما وجه ضد غربی - ضد کمونیستی بودن سنت سیاسی که جمهوری اسلامی از آن نشأت گرفته بود و همچنین انقلاب ۵۷ که انقلابی ضد امپریالیستی بود جمهوری اسلامی را در مقابل غرب و آمریکا، و عملا بودن دسترس به بازار جهانی سرمایه، متولد کرد.

جمهوری اسلامی که از یک طرف بر دوش یک جنبش ضد امپریالیستی متولد شده است و از طرف دیگر از سر منفعت ملی و ناسیونالیستی خود را با حزب الله لبنان و مسئله فلسطین گره زده است و از این رو در لیست دولت های حامی تروریسم آمریکا قرار داشته است و با محدودیت بسیار شدید، عملا با تحریم، سرمایه گذاری روبرو بوده است. جمهوری اسلامی نتوانسته است که سرمایه لازم برای رشد سرمایه داری را جلب کند و این یکی از پایه های نارضایتی بخش وسیعی از بورژوازی ایران از این دولت است.

این مشکل اما با ظهور چین و روسیه در صحنه رقابت های امپریالیستی، با شکست سیاست سلطه جویانه آمریکا در عراق و با پیروزی جمهوری اسلامی در مقابل آن و بالاخره و بویژه با تجدید

تقسیم دنیا میان امپریالیست ها، به ضرر آمریکا و غرب و به نفع چین و روسیه، صحنه بازار جهانی سرمایه برای جمهوری اسلامی از پایه تغییر کرده است.

جمهوری اسلامی چشم انداز فائق آمدن بر این مشکل را در مقابل خود میبیند امروز دو مدل اقتصادی توسعه اقتصاد سرمایه داری در مقابل جمهوری اسلامی قرار گرفته است. یک مدل کمابیش غیر متمرکز متکی به غرب (بعنوان بخشی از تقسیم جهان) مانند مثلا ترکیه، و مدل دیگر مدل متمرکز تر حول سپاه پاسداران و ارتش به عنوان نهاد های مالی.

سوم - تضمین فوق سود برای سرمایه داری با اتکا به نیروی کار ارزان طبقه کارگری خاموش و ناتوان از مقاومت موثر. جمهوری اسلامی باید بتواند سود سرمایه را مطابق استاندارد جهانی سرمایه برای یک کشور حوزه صدور سرمایه تضمین کند. این یعنی تعرض هرچه وسیعتر به معیشت کارگران و زحمتکشان و بستن کارخانه های غیر سود ده. جمهوری اسلامی باید شدت کار، شدت استثمار و بار آوری کار را آنقدر بالا ببرد که سود سرمایه ایران را برای سرمای های خارجی جذاب نماید.

این پروسه ای است که جمهوری اسلامی از دوره خاتمی شروع کرد، زدن سوبسید ها، بستن کارخانه هائی که غیر سود ده هستند و خصوصی کردن بخش اعظم صنایع. کارخانه های با تکنولوژی عقب مانده بسته می شوند و اوراق می شوند. مثل همه جای دیگر همه سرمایه داری که به بحران می خورد سرمایه اضافه را "می سوزاند". یکی از عوارض بحران سرمایه داری وجود "سرمایه اضافی" است. سرمایه ثابت اضافی: کارخانه هائی که دیگر به درد نمیخورند، کارخانه ای که حتی می تواند داروی سرطان تولید کند اما سود نمیدهد باید بسته شود.

کشمکش های درون جمهوری اسلامی امروز بیش از هر چیز خود را به این دو مدل گره زده است. مناظرات حول انتخابات رئیس جمهوری بیش از هر چیز رودرونی بخش های مختلف بورژوازی که از قبل این یا آن مدل اقتصادی سود میبرند را منعکس میکند. درست به همین دلیل است که نه اقتصاد بلکه رابطه با غرب است که محور انتقاد موسوی به احمدی نژاد است. در زمینه امنیت سرمایه، در زمینه رابطه کارگر و سرمایه دار و در زمینه خصوصی سازی ها و تعطیل کارخانجات غیر سود ده هیچ تفاوتی میان کاندیداها وجود ندارد. اگر هم اختلافی بود کاندیداها خواهان خصوصی سازی همه جانبه تر و حذف هر نوع سوبسید و یارانه تحت عنوان "اقتصاد صدقه ای" بودند. همه خواهان سودآور کردن سرمایه، امن کردن سرمایه، کشیدن طناب از گرده طبقه کارگر و بخش وسیع زحمتکشان شهری و روستائی و بالا بردن نرخ سود هستند.

روشن است که هر دو طرف سعی کردند منفعت شان را به عنوان حقیقت به بخش اعظم جامعه به قبولانند. یکی به اختناق فرهنگی و تحقیر شدن ایرانی در چشم غرب بند کرده و دیگری به دزدی و فقر. احمدی نژاد با شعارهای پوپولیستی علیه فقر و "آهای دزد" تلاش میکند تا مانند هر فاشیست دیگری توجه بخش زحمتکش جامعه را بخود جلب کند، و موسوی با برجسته کردن اختناق فرهنگی تلاش دارد که کل بورژوازی پرو غرب و توده وسیع خرده بورژوازی را نمایندگی کند. طبیعی است مثل هر جای دیگر دنیا جامعه را در غیاب آلترناتیو طبقه کارگر و در غیاب یک کمونیسم پرولتری، بین این دو اردو تقسیم میشود. خلاصه اینکه رویدادهای اخیر اتفاقات در یک روز آفتابی که مردم در آن تصمیم گرفته اند، "امروز میروم اعتراض میکنم" نیست. ادامه یک تاریخ است. این فاز دوم مجموعه کشمکش هائی است که در فاز اول متبلور شد.

- ادامه دارد(۱)

۱ - ادامه این بحث در شکل بیانه آنچه آموخت منتشر شد

همه انتخابات آزاد می‌خواهند!

محمد فتاحی

امروز ظاهرا شکنجه گر و زندانی، سرکوبگر و سرکوب شده، حاکم و محکوم، کمونیست و سوسیالیست و فاشیست و ناسیونالیست، سرنگونی طلب و اصلاح طلب و انحلال طلب، سلطنت طلب و جمهورپخواه، رئیس جمهور فعلی و همه روسای جمهور سابق نظام، تبعیدی و غیر تبعیدی، خودی و غیر خودی نظام، همه از دم حول مطالبه "انتخابات آزاد" صف کشیده و نسبت به سازماندهی یک "کودتای انتخاباتی" هشدار میدهند! دیروز اگر موسوی رئیس می شد، انتخابات ازاد عملی شده بود. امروز هم اگر موسوی دیگری حذف شود، کودتا شده و در حق یک انتخابات آزاد و غیر نمایشی و غیرمضحکه ای خیانت شده است! به همین دلیل تمام لایه های پشت بورژوازی لیبرال، از چپ تا راست، علیه "انتصاب" و "کودتا" سnger گرفته اند.

واقعا صورت مسئله چیست؟

برای دسترسی به حقیقت اول باید در درستی پاسخی که این صف طولانی و ملون به رقابت های طبقه حاکمه میدهند، شک کرد.

امروز یک کشمکش زمینی، غیر نمایشی و واقعی بین دو جناح بورژوازی ایران بر سر در دست گرفتن کابینه و دولت و اداره کشور در جریان است. هیچ بخشی از این بورژوازی مشغول نمایش نیست. برعکس صحنه تماما یک جنگ تمام عیار بین دو جناح طبقه حاکمه برای پیشروی به نفع خود با استفاده از رای شرکت کنندگان است.

بخش اکثریت نیروهای سیاسی در اپوزیسیون تبعیدی هم بسته به سنت سیاسی شان در یک طرف این جبهه سnger گرفته اند. علت اصلی این مسئله در نمایندگی شدن جناح های اصلی بورژوازی بزرگ ایران توسط لایه های حکومتی است. نتیجتا در فضای اپوزیسیون تبعیدی هم یک کشمکش واقعی سیاسی در جریان است و کسی هم مشغول خیانت به دیگری نیست؛ نه حزب توده، نه اکثریت، نه جمهوری خواهان و نه سلطنت طلبان، نه ناسیونالیست های محلی و قومی. همه اینها نیروهای واقعینی اند که سراغ منافع سیاسی و جنبشی و طبقاتی خود را گرفته اند. جناح بورژوازی لیبرال یا پروغرب ایران منافع همه اینها را تامین میکند. علت اتحاد اعلام نشده همه اینها از چپ تا راست، پشت شعار لایه های بورژوازی لیبرال، برای یک "انتخابات آزاد" و "غیر کودتایی" همین منفعت زمینی و واقعی است.

برای تمام این نیروهایی که تا به امروز به هر دلیلی در اپوزیسیون بوده اند، سابقه پرچمداران و رهبران جنبش بورژوازی لیبرال ایران اِدا مهم نیست. از زاویه منافع زمینی اینها، اتفاقا وجود و حضور رهبری این جنبش در حاکمیت سیستم بسیار هم به نفع است. از این طریق کل این نیروها میتوانند پشت جناح مدافع منافع سیاسی جنبشی خود کمک کنند تا تغییراتی که در حاکمیت می‌خواهند به شکلی آرام صورت پذیرد. نتیجتا کسی موسوی را به جامعه نفروخت، همچنانکه امروز در مورد کاندید مورد نظرشان نمی کنند. بخش هایی از جامعه که منافع شان توسط موسوی و بقیه رهبران بورژوازی پرو غرب نمایندگی میشد و میشود، فریب کسی را نخورده اند. اتفاقا نیروی پشت بورژوازی پرو غرب تنها نیروی آگاه به منافع خود در تحولات جاری است.

این شیوه، سیاست و تاکتیک رهبر "جهان آزاد" هم هست؛ مسیری که از نظر اینها به مشروطیت ولایت فقیه بیانجامد و قانونیت بورژوایی برای تامین امنیت سرمایه حکم براند.

برای رسیدن به همین هدف، شعار انتخابات آزاد توسط لشکر نمایندگان بورژوازی لیبرال سر داده میشود، چون بطور واقعی پایه اجتماعی آن در جامعه امروز ایران بسیار از پایه اجتماعی رقیب مزاحمش بیشتر است. لیرالیزه شدن اقتصاد ایران در دهه های گذشته و از دوره رفسنجانی تا به امروز و بویژه در دوره احمدی نژاد، گسترش اجتماعی بخشی از بورژوازی را موجب شده است

که در غیبت یک رابطه فعال با آمریکا و غرب روزمره ضرر میکند. اینها بطور طبیعی مخالف دخالت فتوا در امر دم و بازدم سرمایه اند. مخالف دخالت از بالا و توسط دولت و حکومت در امر اقتصاد اند. اینها می‌خواهند بازار آزاد به معنی واقعی کلمه حکومت کند. به همین دلیل خواهان تمام قدرت برای خود و هموارتر کردن مسیر پیشرفت اقتصادی در یک رابطه فعال با آمریکا و غرب اند. نیروها و اقشار مختلف طبقه متوسطه هم به امید باز شدن درجه ای فضای فرهنگی و رابطه نرمال با آمریکا و غرب، پشت بورژوازی لیبرال به صف شده اند. روشنفکران این طبقه که بخشا تحت تاثیر فضای پرشور جوانی، مطالبه ذره ای فضای باز فرهنگی را کمونیسم و سوسیالیسم اسم گذاشته اند، امروز آن نقاب را به نفع یک حمایت حماسی از بورژوازی لیبرال از چهره کنار زده اند. لشکر خرده بورژوازی خواهان خلاصی فرهنگی اگر مترصد فرصتی است تا به نفع هارترین نمایندگان بورژوازی بزرگ ایران صندوق های رای را تصرف کند، به کسی و منجمله به خود خیانت نکرده است. این ها همان مردمی اند که در غیبت جنبش قدرتمند کارگری به هر لجنزاری پناه می برند و هر شارلاتان سیاسی بورژوازی را به قدرت نزدیک میکنند. احزاب و جریانات سیاسی نماینده این اقشار، در سngerبندی علیه "کودتاچیان انتخاباتی" عطش تمایل اینها به صندوق رای را به بهترین وجهی به نمایش میگذارند.

حقیقت این است که انتخابات در جامعه سرمایه داری، در بهترین حالت صحنه همین کشمکش های جناح های مختلف طبقه حاکمه است. در کشورهای غربی درجه ای از رفاه اجتماعی به اضافه نقش عظیم مدیای بورژوایی در شکل دهی به ذهنیت و انتخاب مردم به اضافه قوانین جاافتاده بورژوایی در تقدیس دموکراسی بورژوایی و هژمونی طرز نگرش طبقه بورژوا به امر تغییر در جامعه، سازماندهی آرام یک انتخابات تماما آزاد را برای بورژوازی ممکن میکند. در چنین کشورهایی، تناسب قوای طبقاتی و آرامش یک جامعه بورژوایی به دولت کمک میکند تا انتخاباتی کاملا آزاد برگزار کند و از نتیجه حتمی آن هم مطمئن است. در ایرانی که تاریخی از انقلاب و فراری دادن حاکمان را در سابقه خود دارد، با وجود درجه بالای سرکوب و خشونت دولتی، یک فضای کاملا آزاد انتخاباتی قادر به کنترل جامعه شکل گیری آلترناتیوهای رادیکال کارگری و جنبش های قدرتمند برای تغییرات پایه ای منتهی میشود. نتیجتا تمام لایه های قدرت بورژوایی ناچارند صحنه را طوری بچینند که دست کارگر و کمونیسم برای دخالت باز نشود. اینجاست که از روی ناچاری حتی برای خودشان مرزی برای آزادی خود تعیین میکنند و کسی هم از آنها از خط قرمز منافع جنبشی اش نمی گذرد. با این وضع انتخابات جمهوری اسلامی آزادی لازم برای دخالت جناح های بورژوازی را به نسبت توازن قوای بین خودشان تامین میکند و کرده است. جناح دارای زور نظامی بازوهای زورمندش را و جناح لیبرال بورژوازی بازوی اجتماعی اش را به هم نشان میدهند و تناسب قوای نهایی آرایش دولت بعدی را تعیین میکند.

نتیجتا کمونیست و کارگر آگاه به منافع طبقاتی و جنبشی خویش اگر سراغ شعار انتخابات آزاد را بگیرد، با دستان پر قدرت خویش کلاهی به عظمت طبقه اش را بر سر خویش گذاشته است. انتقاد از انتخابات فعلی با عنوان انتخابات غیر آزاد، نقدی از جنس آرزوهای روشنفکر جهان سومی عاشق دموکراسی موهوم غربی کند. ته چنین انتقادی یک اعتقاد به آزادی انتخابات در شرایط ایران نهفته است. در عمق چنین نگرشی نوعی عقیده به نوعی بورژوازی دموکرات نهفته است. عمق این نگرش به ما میگوید که در یک سرمایه داری متعارف وجود انتخابات آزاد به شکل غرب در ایران ممکن است و تنها مانع به اصطلاح جمهوری اسلامی عقب مانده و رهبران کم عقل و کم شعور و نفهم و

کمونیست ویژه انتخابات

اسلامی و عهد بوقی اند. در چنین نگرشی بورژوازی حاکم نمایندگانی بی عقل و احمق دارد که نمیدانند چه میکنند. بیسوادند، نادان اند، مدرک تحصیلی شان تقلبی است، بویی از مدرنیسم بورژوایی به مشام شان نرسیده و نمیدانند این جامعه را کجا می برند. اینها حتی نقد بورژواوی فهیم در مهمترین مراکز آکادمیک امروز نیست. همین رهبران "بیسواد" و "نفهم" سی و چند سال است این جامعه را روز به روز بهتر از روز قبل در جهت منافع طبقه شان شکل میدهند، لیبرالیسم اقتصادی را شایسته تر از هر نماینده دیگر بورژوازی در دوران قبل از انقلاب عملی کرده اند. اختلاف طبقاتی را به نسبت دوران شاه بسیار بالاتر برده اند. کارگر را بیش از هر دوره ای استثمار کرده اند و زمینه شکل گیری وسیع ترین قشر میلیاردر و میلیونر را فراهم نموده اند. سرمایه داری زیر دست اینها در این سی سال پیشرفتی در انباشت سرمایه کرده که در دوران شاه فقط آرزو بود. خط فقری به کارگر و جامعه تحمیل کرده اند، آنهم در فضایی چنین سیاسی و بحرانی، که هیچ نماینده دیگر بورژوازی توانش را نداشته است. سوبسیدها را بدون نگرانی از رودرویی با یک بحران اجتماعی طوری با اعتماد به نفس قطع کردند، که دولت شاه خوایش را هم نمی دید. امروز بورژوازی ایران به یمن همین حاکمان "بیسواد" جزو قدرت های اقتصادی جهان است. این ادعای مهمترین مراکز بورژوایی و آمار و ارقام آنهاست.

در بعد سیاسی هم جنبش سرنگونی را کنار زدند. رژیم چنج آمریکا در منطقه را همراه تقویت بال سیاسی نظامی خود از سر گذرانند. در بعد منطقه ای امروز جمهوری اسلامی یک قدرت غیرقابل انکار است و بازوهای سیاسی نظامی اش در کل خاورمیانه گسترده است. جزو کلوب اتمی جهان است. یک بلوک سیاسی اقتصادی جهان را به رهبری چین و روسیه پشت سر دارد و مدعی شراکت در تقسیم مجدد جهان است. بیسواد و بی فرهنگ و نفهم فرض کردن این حاکمیت و رهبرانش، انتقاد لایه های رانده شده بورژوازی پروغرب است. اینها می‌خواهند بگویند خودشان سواد بیشتری دارند و مدیریت بهتری خوانده اند و جامعه ایران را طور دیگری اداره میکنند. چنین ادعاهایی فقط دروغ نیست، یک شارلاتانیسم سیاسی است که حتی نزدیک ترین یاران شان در میان دول غرب جدی اش نمیگیرند. اینها می‌خواهند بگویند دموکراسی خوانده اند و دروس مربوط به آزادی را حفظ اند. کارگر و کمونیستی که نقد مشابه اینها را دارد، به دست خود دید سیاسی طبقاتی خویش را کور کرده است.

چنین لایه های حاشیه ای بورژوازی ایران مدام جمهوری اسلامی را در سرایشیب سقوط ارزیابی میکنند که طرف مخاطب شان لایه های دیگر بورژوازیست تا از ترس به اصطلاح سقوط نظام آنها را به مدیریت فراخوانند. ضرر چنین تصویری آنجا خود را نشان میدهد که کارگر معترض را از دست مدیریت نالایق شاکی میکند و از این طریق دستان لایق سیستم پشت استثمارش را نمی بیند. ضرر بزرگتر برای بویژه کارگران کمونیستی است که می‌خواهند چنین نظامی را بزنند و سرنگون کنند. برای چنین نیرویی، اگر جدی باشد، دشمن طبقاتی اش را تمام قد می بیند، و خود را برای زدن یک دشمن قدرتمند آماده میکند و سراغ تحزب کمونیستی در صفوف خود میروند. چنین کمونیست هایی به ریش آنها میخندند که در هر بزنگاهی مژده سرنگونی و انقلاب میدهند. چنین کمونیست هایی واقعینانه به نیروی دشمن می نگرند، نقاط قوت و ضعف واقعی اش را ارزیابی واقعینانه می کنند و برای جنگ با آن سراغ لشکر آماده خود میروند و برای هارت و پورت بورژوایی "رژیم از فرط ضعیف دارد خودش میریزد" تره خورد نمیکند. یک ایراد پایه ای در بی توجهی کارگر کمونیست به تحزب و کار پایه ای در همین توهم سیاسی نهفته است.

با نگرشی واقعینانه، این انتخابات، انتخابات در یک کشور سرمایه داری با ویژگی های ایران است و همان اندازه آزاد است که در عراق و افغانستان و کویت و عربستان و کشورهای حوزه خلیج و جمهوری های ترکمنستان و ارمنستان و آذربایجان و ترکیه و پاکستان و...؛ یعنی همه کشورهای اطراف ایران، آزاد یا مضحکه و نمایش است.

انتقاد از هر کدام از این انتخابات ها به عنوان غیر آزاد، منتقد را به موافقت با انتخابات های نوع دیگری می کشاند که در آنها هر کسی از صندوق بیرون می آید، به اندازه کافی ضد کارگر و مدافع وضع موجود است.

کارگر کمونیست باید بگوید این انتخابات واقعی و زمینی و حقیقی، و البته با در نظر گرفتن تناسب قوای بین خودشان و جامعه، بسیار هم آزاد برای دشمن طبقاتی من است. در این انتخابات ها قرار است دولت دیگری مامور پیشبرد همان نقشه ها شود که قبلی ها قوانینش را تصویب نموده و راهش را هموار کرده اند. دولت بعدی صرفنظر از اینکه از کدام جناح است، مسیر لیبرالیزه کردن اقتصاد را پی میگیرد، مسیر تمام روسای جمهور سابق را ادامه میدهد و نهایتا در صورت اعتراض ولی فقیه، محکم تر از احمدی نژاد در مقابلش خواهد ایستاد. این نیاز سرمایه در ایران کاپیتالیستی است که موانع ماورای قانونی بورژوایی را کنار بزند و مسیر مشروطه کردن ولایت فقیه را جایی برساند. کارگر کمونیست تنها به مراجعه به نیروی خویش و با اتکا به تحزب کمونیستی اش قادر به سدی در مقابل این پیشروی های طبقه حاکم است و بس.

پاسخ به چند حکم سیاسی چپ منتظر سرنگونی

چپ عاشق سرنگونی که احتمالا هر تجمعی در خیابان به دور دعوای دو نفر را ممکن است شروع خیزش توده ای برای سرنگونی در اخبارش بگنجاند، امثال احکام زیر را در مورد انتخابات سر میدهند؛

حکم اول: "نظام در خطر و مسئله اختلاف در حاکمیت بر سر چگونگی حفظ نظام است. حضور رفسنجانی هم نشان هراس از سرنوشت نظام بود."

چپ های حاشیه ای و البته و به طریق اولا راست های حاشیه ای که هر جنبش و حرکت و تحولی در جامعه را با مترآژ سرنگونی "باندهای حکومتی" ارزیابی میکنند، جریان کشمکش واقعی بین دو جناح بورژوازی حاکم در پروسه انتخابات شان را کشمکشی ناشی از تقلا برای حفظ نظام عنوان میکنند. این نیروها به دلیل طبقاتی ندیدن جامعه کل مردم را بخشی از یک واحد سیاسی می بینند، که در مقابل حاکمان ایستاده اند. حاکمان را هم باندهایی از یک رژیم می بینند که به جامعه وصل نیستند و منافع طبقاتی کسی را نمایندگی نمی کنند. در این نگرش مردم علی العموم همیشه سnger گرفته اند تا این باندها را بزنند، و این باندها هم به دلیل نداشتن پایه اجتماعی شبانه روز از ترس تعرض این مردم بیخواب و نگران اند.

اینها این حکومت را نماینده بورژوازی و مدافع منافع بورژوازی بزرگ ایران نمی بینند. لذا فکر میکنند اینها فقط باندهایی متکی به زور سرنیزه و زندان اند و بس. به همین دلیل یک تعرض خیابانی میتواند در چشم به هم زدنِ اینها را سرنگون کند. راست به خودشان مربوط است. اما رخنه چنین نگرشی در صفوف طبقه کارگر میتواند آنها را در دیدن کشمکش دشمن طبقاتی کور کند که این در نوبه خود مانع شکل گیری یک آگاهی طبقاتی برای رویارویی با دشمن میشود. نیرویی که مانور و تحرک دشمن را تشخیص ندهد، نیرویی که نقاط قوت و ضعف دشمن را نبیند، نیروی کوری است که در نبرد ضرباتی میخورد که خودش هم انتظار نداشته است. با چنین نگرش سطحی، برای زدن این دشمن ضعیف نیاز به تدارک و سازماندهی زیادی هم نیست. کافی است تعدادی در خیابان یک هوی هوی راه اندازند تا نیروی ضعیف این دشمن پا به فرار بگذارد و یک روزه ذوب شود. با چنین نگرشی، جنگ نهایی با چنین دشمن زبون و ناتوان و لرزانی که همیشه در هراس نابودی خود شب را روز میکند، کار زیادی نمیخواهد. کافی است در یک بزنگاهی بر سرش ریخت و خفه اش کرد! این نگرش برای کارگر کمونیست سم است. برعکس مبلغین سنت ضد رژیمِ حاشیه جامعه، کمونیست واقعبین قدرت این دشمن قوی را می بیند و برای هر تعرضی به او سراغ سازمان و تشکیلات و آماده سازی میرود. یک مانع شکل نگرفتن یک تحزب قوی در درون طبقه کارگر رخنه همین نظریه های کمونیسم بورژوایی ایران است.

کمونیست ویژه انتخابات

و زحمتکش، در غیبت یک کمونیسم قدرتمند، چه از روی توهم و چه از ترس تعرض بیشتر بورژوازی لیبرال، به احمدی نژاد رای دادند. نقش ما نه به عنوان صرفا یک حزب سیاسی، بلکه اساسا در شکل و به عنوان یک خودآگاهی طبقاتی در مراکز کارگری مانع تبدیل طبقه کارگر به سرباز اینها شد و به هیچکدام آری نگفتند. تنفر و لگدپرانی هر از گاهی اینها علیه ما نوعی اعتراض به همان صف کارگران آگاهی است که اسب گاری انقلاب اینها نشدند و راه خود رفتند.

ما هارت و پورت های حجت الاسلام حسنی های چپ و راست اپوزیسون تبعیدی را می شنویم و در مقابل، قامت تمام قد اینها را به کارگران کمونیستی نشان میدهیم که میدانند برای کاری دیگر باید تقلای از جنس دیگری کرد، باید جنبش دیگری سازمان داد، باید نیروی دیگری به میدان بیاید که سرباز لشکر کسی جز خودش نیست. چه معلوم، شاید نجات همین هذیان گویان حرفه ای هم در رشد این جنبش باشد.

حکم پنجم: "حکومت دارد میرود و شما برای دخالت کارگری نقشه و سیاست ندارید. اگر واقعا همین چند ماهه رژیم سرنگون شد، جواب شما به کارگر چیست؟"

حکومت اگر چه امروز و چه در چند ماه آتی و چه در سالهای بعدی سرنگون شود، در پاسخ ما به طبقه کارگر تغییری ایجاد نمیکند. طبقه کارگر در هر تحول و انقلابی به اندازه وزن اتحاد کمونیستی و تحزب کمونیستی در صفوفش سهم می برد. اگر کارگران کمونیست در ایران امروز تحزب در درون خود را اولویت خود کنند، معلوم میشود که دارند خود را نه فقط برای سهم بری از میوه سرنگومی آماده میکنند، بلکه ابزاری هم برای همین اعتراضات امروز خود سیقل میدهند. بدون این کمبود تاریخی طبقه کارگر در ایران، اگر ده انقلاب دیگر پشت سر هم روی دهد و رژیم اسلامی را چند بار چند بار سرنگون کند، سهم کارگر باز هم، هم وزن توشه تشکیلات کمونیستی اش خواهد بود. در همین فضای انتخاباتی هم بلندی صدای اعتراض حق طلبانه کارگر هم سطح تشکل کمونیستی و درجه اتحاد رهبران کمونیست و سازماندهندگان انقلابی کارگران خواهد بود. در غیر اینصورت و با دنباله روی از جنبش و تحرک دیگران، سهم کارگر در سطح همان سرباز بی جیره ای میشود که در ارتش بورژوازی خدمت میکنند...

جامعه است. کار سازماندهی طبقه کارگر و کمونیست های این طبقه فداکاری و سختی های خود را دارد، اما ورور به همین عرصه سازماندهی تحزب و قدرت کارگری و کمونیستی بدون یک مرز روشن با مبلغین سطحی کمونیسم بورژوایی نیست.

حکم چهارم: از میان عاقلترین های این سنت کمونیسم بورژوایی، بعضی ها ضمن توهین به ما به سبک فرهنگ شایسته سنت شان، مرقوم فرموده اند که حذف رفسنجانی از ترس تکرار انقلاب 88 بود، که حزب آنها و البته کل بقیه چپ و قبل از همه آنها داریوش همایون به عمق و ماهیت طبقاتی آن "انقلاب" و "خیزش تورده ای" پی برده بود. فحاشی به ما به موازات پادی از انقلاب 88 شان، برعکس ادعای برخی از دوستان من، ریشه در شارلاتانیسم اینها ندارد. اتفاقا اینها در همسایگی خود و با اطرافیان شان اصلا انسان شارلاتان و کثیفی نیستند. بیقراری در تبعید، عطش سرنگونی رژیم اسلامی و طلوع یک دموکراسی غربی در ایران به اضافه پیوستن شان به سنت و افق سیاسی بورژوازی لیبرال ایران، ترکیبی از علل مختلف است که به هذیان گویی در سیاست شان می اندازد. با توجه به القاب و عناوین کمونیستی که برای خود برگزیده اند، ماموریت و وظیفه اینها کار و تاثیر در درون طبقه کارگر است. به همین خاطر تا وقتی به انقلاب ناکام شان برمیکردند خود را موظف می بینند لگدی هم به پای ما بزنند تا پاسخ "تنوریک" شان چرب و از این نظر برای خودشان خوشمزه تر شود. در عالم واقع تنفر آنها از ما که خود را در توهین و فحاشی نشان میده، حقیقتا بیجاست. کاش شکست دهنده انقلاب 88 اینها ما بودیم. کاش توان ما قادر به سازماندهی یک جنبش عظیم اجتماعی در مقابل کل نظام بود، تا انقلاب اینها را هم ما به آشغالدانی روانه کرده بودیم. هم دوم خرداد و هم انقلاب 88 بورژوازی لیبرال ایران را جناح مقابلش شکست داد، نیروی ولایت فقیه شکست داد، متأسفانه نه ما.

پرداختن مکرر اینها به ما با زبان فرهنگ شایسته خودشان، قبل از اینکه هذیان شان را در مورد انقلاب شان برملا کند، ناشی از درک سطحی و حتی غیر بورژوایی به معنی آکادمیک کلمه، از تغییر و تحولات سیاسی طبقاتی در جامعه ایران هم است. اینها فکر میکنند امکان دنباله روی کارگر و زحمتکش آن جامعه از امثال احمدی نژاد نیست، پس باید فاکتورهای دیگری و منجمله افشاگری ما علیه آن ارتجاع "انقلابی" موثر بوده باشد. حقیقت این است که سال 88 بخشی از همین مردم کارگر

سرنگونی بیرون تراوش میکند، یک سیاست شفاف بورژوازی است که مردم و اینجا طبقه کارگر را به این بهانه میخواهد سرباز بلوکی از قدرت حاکمه کند. تکرار مکرر این تنوری دیگر غیر آگاهانه و از روی نفهمی نیست، بلکه شارلاتانیسمی است که سنت سیاسی سیاست بازان چپ و راست بورژوایی میخواهند به زور پیچیدن آن در زرورق سرنگونی به خورد کارگر دهند. سنت صف مبلغین این سیاست، از جنس سنت حجت الاسلام حسنی ارومیه در میان اپوزیسیون خارج کشوری اند که در سی و چند سال گذشته چیزی بیشتر از تکرار یک فرمول خنده دار نیاموخته اند. حالا که این نکات را پداداشت میکنم، دارم به خودم میگویم چرا فرد خوش ذوقی سراغ یوتیوب کردن این ادعاها و انتشارشان در کنار سخنان نفیس حجت الاسلام حسنی نیست؟

حکم سوم: "وضع رژیم اسلامی وخیم است و این رژیم اسلامی دارد میرود!" "خطر خیزش مردم این انتخابات را به کابوس باندهای حکومتی تبدیل کرده و دعوای شان از همین ترس نابودی شان است..."

به این احکام کمونیسم بورژوایی ایران دیگر نباید خندید. نسلی که عمر مفیدش دارد در دوره تبعید به پایان میرسد، مهم نیست چپ است یا راست، واقعا این هذیان ها را با کمال جدیت تکرار میکنند. معلوم نیست رژیمی که دارد میرود چرا قادر به کنار زدن اینهمه دشمن است؟ چرا در پروسه ای که ظاهرا می شاهد سرنگونی اش هستیم، تشکل های کارگری مثل قارچ سربلند نمیکند؟ چرا تقلای کارگر برای بهبود زندگی با اینهمه زحمت و فداکاری در بهترین حالت بعضی وقتها به هدف میرسد؟ کدام فضای سرنگونی یک حاکمیت توسط کارگر و زحمتکش جامعه شاهد شکل گیری بزرگترین اتحادهای طبقاتی نیست؟ قبل از پیروزی انقلاب اکتبر و در همان پروسه، شوراها و اتحادیه ها پر قدرت بودند، در پروسه شکست رژیم سلطنت پهلوی بزرگترین تحرک طبقاتی کارگر ممکن بود، در پروسه انقلاب مصر بزرگترین اتحادیه های کارگری شکل گرفتند.. سوال اینجاست که چگونه در شرایطی که جمهوری اسلامی لرزان است و دارد میرود و هر آن در هراس به سر می برد اما کارگر در این فضای "انقلابی" به سختی قادر به دریافت دستمزد کار انجام شده اش هم نیست؟

کمونیست ها و رهبران کارگری باید بپذیرند که پاک کردن فضا از این هذیان ها بخشی از کار برای یک سازماندهی کمونیستی در مراکز کارگری و در میان زنان و مردان زحمتکش این

کمونیسم بورژوایی ایران شیفته سرنگونی و در انتظار ظهور یک شبه و مهدی وار تعرض میلیونی به قدرت حاکم در انتظار سالن سیاست نشسته است. جست و خیز و هارت و پورت اینها نشان فعال بودن نیست. نگرشی که ناتوان از نغییر توازن قوا در جامعه است و با شعار و مرگ بر و زنده باد مشغول زندگی سیاسی و نه فعالین سیاسی است، زمانی که از فرط فعالین و جست و خیز خود را به کشتن میدهد، به لحاظ سیاسی منفعل، هیچکاره و ناتوان است. کمونیسم بورژوایی ایران به طرز عجیبی این رخسار پر جست و خیز ولی بی نقش را از خود به بیرون نشان میدهد.

حکم دوم: میگویند و مینویسند که "اگر رفسنجانی حذف نشده بود مردم منتفر از نظام به بهانه حضور او برای سرنگونی نظام به میدان می آمدند. مردمی که به بهانه او به میدان می آمدند هدف شان حمایت از این مهره امتحان پس داده نبود و سرنگونی میخواستند...."

با این حساب هم حضور رفسنجانی و هم حذف وی هر دو از ترس سرنگونی نظام است! این ادعای خنده آور "سیاستمداران" کمونیسم بورژوایی را میشود نشنیده گرفت، اما ناچاریم به تنوری هایی بپردازیم که ظاهرا بعضی ها قرار بود گذشته را به گذشته بپارند. فرمول حکم بالا تنوری های شناخته شده دیروزی این کمونیسم بورژوایی در دفاع از جنبش طبقه متوسطه سال 1388 است که پشت سر بورژوازی لیبرال افتاد. با این تنوری اگر همان حماسه 88 و این بار پشت رفسنجانی تکرار می شد، این چپ میتوانست دوباره تنبگ "انقلابی" به دست بگیرد و از طریق طناب "مردم" اسب ارابه بورژوازی پروغرب شود. معلوم نیست این "مردم" چرا پشت جناح رقیب بورژوازی پرو غرب به این حماسه ها دست نمیزند؟ چرا به جای رفسنجانی به نماز جمعه رهبر نمیروند تا صدای اعتراض شان را به بهانه نماز خامنه ای بلند کنند؟ چرا این مردم "کور" دوره سردار ساز ندگی پشت رفسنجانی رفتند، دوره خاتمی با او دوم خرداد آفریدند و بعدا موسوی قهرمان آزادی شان شد؟ چرا این مردم "کور" فقط پشت نمایندگان صلاحیتدار بورژوازی پروغرب نماز میخوانند و سینه میزنند؟ ادعای اینکه اینها مهره های امتحان پس داده نظام اند و مردم فقط به بهانه آنها و در اصل برای زدن کل نظام به میدان می آیند، فقط زنده کردن تنوری حمایت از بورژوازی پرو غرب در سال 88 برای این دوره نیست. این تنوری در بهترین حالت، و صرفنظر از اینکه از قلم کدام کمونیست دو آتشه عاشق

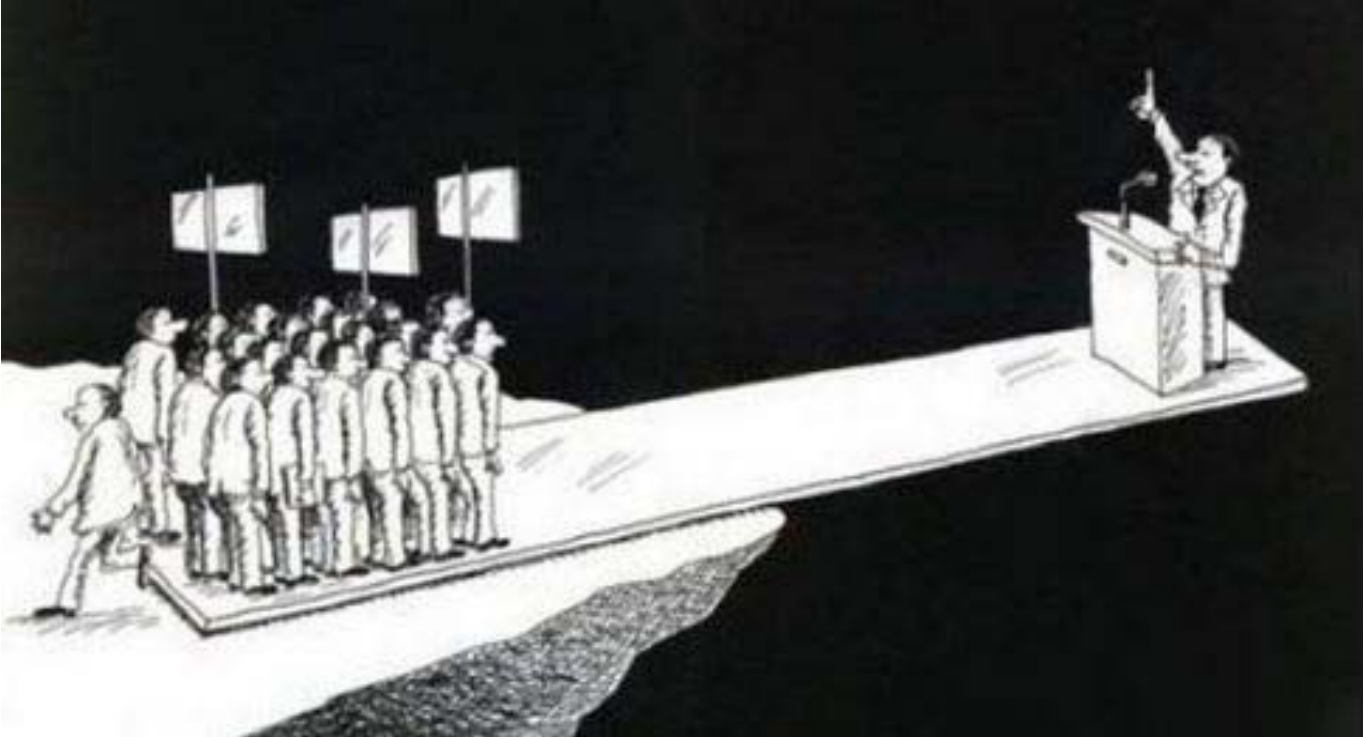
پیچ انتخاباتی باحاکمیت جمهوری

اسلامی آزاد نبوده و نیست! جنگ ما

جنگ انسانیت، آزادی و رفاه علیه

حکیت نظم حاکم، علیه جمهوری

اسلامی و حاکمیت سرمایه است!



توپ در میدان کمونیست هاست!

محمد فتاحی

بحران سیاسی، انقلاب کارگری میتواند بدیل های خود را در دل همین اوضاع امروز شکل دهد. باور به اینکه ما تا ابد محکوم به قبول این جهنم نیستیم، چرا باید سخت باشد؟

فقیه و اصلاح طلب و انحلال طلب پشت خاکریزهای نظام سنگر گرفته اند. ناسیونالیست و قومی و لیبرال و سلطنت طلب و جمهوریخواه وقتی خیلی سرنگونی طلب میشوند، به انتخاباتی با شرکت خود در همین سیستم بسنده میکنند و زمانی هم که انقلابی میشوند، تنها بدیل شان لشکر ناتو و آمریکا و اتخاذ سیاست رژیم پنج است. اینها دسته جمعی در حفظ سیستم متکی به کار ارزان کارگر و بردگی تا ابد ماها توافق نانوشته دارند و تا به امروز نیز همین بوده اند. سوال از همه ما کمونیست ها این است که چه زمانی و کدام روزها قرار است جنبش اجتماعی ما اینها را از صدر سیاست ایران به پائین بکشد؟ چهره بدیل های همه اینها را جامعه دیده است. آیا حاضریم بدیل متفاوتی را به جامعه ارائه دهیم؟ در سطح جامعه و در مراکز کار و زندگی و دانشگاه، همه گروه بندی های حزبی و گروهی و فرقه ای میان کمونیست ها باید جایش را به اتحادی جنبشی بدهد که رهایی اجتماعی و سازماندهی شبکه های وسیع کمونیست های کنار هم را هدف دارد. یادمان باشد که تحزب کمونیستی در داخل کشور و در صف کمونیست های طبقه کارگر در این پروسه میتواند گامها جلو برود و رهبران و سازماندهندگان کمونیست را صاحب شبکه های قوی و نقشه و سیاست کند. تحزب چیزی بیش از این در محل نیست.

رفقای من توپ در میدان ماست!

تر است. تجمعات دانشجویان در دانشگاه ها و کارگران در مراکز کار و همگی در مجامع محله ها میتوانند پروسه یارگیری برای یک خیزش رهایی بخش را کوتاه تر کند. در غیر اینصورت ایران میتواند سالها با این درد شب و روز را بگذراند. میتواند مسیر یکی از تحولات تلخ کشورهای منطقه را در پیش بگیرد. میتواند شاهد سرکوب های خونین تری باشد، میتواند شاهد حضور جانی تر از حاکمان فعلی بشود. در عین حال میتواند مثل یک قرن گذشته شاهد به میدان آمدن توده ای و سر دادن شیپور رهایی شود. تاریخ بعداز انقلاب مشروطه تا به امروز به همه ما میگوید که ایران میتواند جلودار به میدان آوردن انقلابی ترین جنبش برای رهایی شود، طوری که همه جهانیان به جای سوریه و عراق و لیبی یکبار دیگر جنبشی متفاوت و انقلابی متفاوت را در این منطقه به همه و به همدیگر نشان دهند.

چنین امری تنها و تنها توسط کمونیست های این کشور ممکن و محتمل است. بقیه همه امتحان خود را پس داده اند و نوبتی هم باشد نوبت ماست. در طول بیش از سه دهه گذشته ایران فقط شاهد گسترش و پیشروی سرمایه و قوی تر شدن صف میلیونرها نبوده است. یک تغییر مهم تر این پروسه گسترش دهها میلیونی طبقه کارگر صنعتی هم هست، شاهد گسترش لشکر گورکن این نظام هم هست. انقلاب کارگری را کسی نمیتواند پیش بینی کند، ولی یک شرط مهم آن تقویت کمونیسم در درون طبقه و جامعه است. رفقا توپ در زمین ماست. و این روزها که همه جنبش های طبقات بالا برنامه خود برای آینده جامعه را بحث میکنند، فرصت گل زدن های ما و گردآوری نیروی برای یک پیشروی کارگری و کمونیستی هم است. در چنین جامعه ای با این درجه شکاف طبقاتی و

سی و چند سال است که جناح های این جانیان حکم میکنند و اسب خود میرانند. سوال این است که کمونیست ها میتوانند با یارگیری های وسیع پروسه عمر حاکمان را کوتاه تر کنند؟

رهبر کمونیست کارگران میتواند همکاران خود را قانع کند که جمع شوند و در مورد چه باید کرد خود برای آینده کشور مشورت کنند. اتحاد کارگری در این روزهای گرم میتواند گامها به جلو بردارد و توشه ای برای پایان دادن به پراکندگی خود فراهم کند. نظامی که بعداز هر دوره ای از انتخابات و کشمکش ولایت فقیه با دولت شاهد شکافی عمیق تر در صفوف خویش است، نقطه ضعف بیشتری و سوراخ های بزرگتری را در نظام و سیستم تولید میکند. این امر کل سیستم را در مقابل تعرض انقلابی صدمه پذیرتر میکند. سوال این است که کمونیست ها اجازه میدهند این پروسه تا بینهایت جلو برود و بدیل کمونیستی برای زدن تیر آخر به شقیقه نظام شکل بگیرد؟

امروز بیش از همیشه توپ در میدان کمونیست هاست. اصلاح طلبان و رقبای شان بیش از سه دهه است که امتحان خود را میدهند و رد میشوند. تا به امروز به جز فشار غرب و رژیم پنج آمریکایی آلترناتیو قدرتمند و رهایی بخشی در مقابل جامعه خود را در دسترس همگان قرار نداده است. امروز کمونیست ها بیش از هر زمانی امکان بازی یافته اند تا با گسترش شبکه های کمونیستی در هر جا که هستند، به یاری رهایی خود و جامعه کمک کنند. اگر منتظر طلوع دماکراسی غربی روز و ماه و سال را به سر نبریم، اگر تولد آزادی را از رحم جناح های سرمایه دار توقع نداریم، این روزها فرصت یارگیری هایی است که در شرایط آرام تر سخت

کشمکش دو جناح حاکم در جمهوری اسلامی بر سر در اختیار گرفتن دولت در جریان است. سوال مهمی که در مقابل کمونیست ها و رهبران و سازماندهندگان کمونیست طبقه کارگر قرار دارد این است که تا چه درجه ای مهر خود را به این پروسه میزنند. کاندیداهای دو جناح مشغول یارگیری از میان مردمی اند که قرار است روز رای امید خود را در صندوق اینها بریزند و یک دوره چهار ساله دیگر منتظر ایجاد بهبود در زندگی خود شوند. بطور قطع دولت را هر جناحی ببرد، در اینکه سر سوزنی به کارگر و زحمتکش و انسان ستمدیده چیزی جز ادامه وضع موجود سهمی برسد، شکی نیست. این حقیقت نمی تواند مورد توافق آزادیخواهان و برابری طلبان نباشد. با اینهمه، پروسه انتخابات جامعه را به جوش آورده که قرار است چه بشود. در چنین فضایی که هر کسی آهنگ خود را می نوازد، کمونیست ها هم در میان مردم خواهان رهایی از این نکبت حرف خود را میتوانند بزنند. سوال این است که رفقای مبلغ و سازمانده کمونیست به جز اینکه رای نمیدهند میتوانند شبکه خود را گسترش دهند؟ میتوانند در هر جمعی، در محل کار تا دانشگاه و محله و خیابان سراغ آنها بروند که بالقوه میتوانند وارد شبکه های کمونیست ها بشوند و صف آنها برای پیشبرد قوی تر مبارزه شان را تقویت کنند.

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست



انتخابات بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی!

زنده باد سوسیالیسم

کمونیست

نشریه ماهانه کمونیست
ارگان رسمی حزب کمونیست
کارگری - حکمتیست است.

سر دبیر: محمد فتاحی

m.fatahi@gmail.com

دستیار سر دبیر: فواد عبدالمهی

از سایت حزب دیدن کنید:
<http://hekmatist.com>

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب: پری زارع
hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی
azar.modaresi@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده: اسد گلچینی
agolchini@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: ثریا شهابی
shahabi.soraya@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی
khaleh.hajim@gmail.com